



لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسَّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخْفَوْهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سَوْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْيَقِينُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَءَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾

خداوند، علنی گفتن سخنان آزاردهنده را دوست ندارد. البته کسی که ظلم دیده است، (می تواند برای احقاق حقش، ظلم ظالم را آشکار کند). خداوند همواره بسیار شنوا و داناست. ۱۴۸ اگر کار خوبی را آشکار یا آن را پنهان کنی، یا بدی (دیگران) را ببخشی، (به اخلاق الهی آراسته شده اید؛ زیرا) خدا همواره بسیار بخشنده، و (در عین حال، برای مجازات) تواناست. ۱۴۹ کسانی که (با انکار بعضی از پیامبران)، به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند و می گویند «به برخی ایمان می آوریم و به بعضی کافر می شویم» و می خواهند بین این (دو راه)، راهی را انتخاب کنند؛ ۱۵۰ بی شک کافران حقیقی، اینان اند، و برای کافران، عذابی خوارکننده آماده کرده ایم. ۱۵۱ و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و میان هیچیک

از آنان جدایی نیفتدند، آنان اند که (خداوند) به زودی پاداششان را خواهد داد. همواره خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۵۲ اهل کتاب از تو می خواهند که کتابی از آسمان بر آنان نازل کنی. (اگر سخنشان برایست سنگین است، بدان که) بزرگ تر از این را از موسی خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان بده!» بنابراین، به سزای ستمشان، صاعقه، آنان را فرا گرفت. آنگاه، پس از آمدن دلایل روشن نزدشان، آنان، گوساله را (به خدایی) انتخاب کردند، و ما آن را (نیز) بخشیدیم و به موسی تسلطی آشکار دادیم. ۱۵۳ کوه (طور) را به موجب پیمانشان (در مورد پذیرش تورات و عمل به آن)، بالای سرشان برافراشتیم و به آنان گفتیم: «سجده کنان از این در وارد شوید.» و به آنان گفتیم: «روز شنبه، (از حکم حرمت صید ماهی) تجاوز نکنید.» و از آنان پیمانی محکم گرفتیم. ۱۵۴

مستلزم کفر مطلق است (یونس/۳۲)؛ همچنان که امام صادق (ع) انکار خدا و پیامبر (ص) را بعد از علم، کفر می‌داند (کافی، ج ۲، ص ۳۹۹). جحد، انکار بعد از علم است؛ یعنی کسی که پس از علم به حقانیت، عمداً آن را انکار کند، کافر است. البته شک همراه تحقیق و قبل از روشن شدن حق، مانعی ندارد؛ لکن شک بدون تحقیق و همراه تسامح و تساهل در دین‌پژوهی، در حکم کفر است (تسنیم، ج ۲۱، صص ۲۶۵-۲۶۷).

خداپرستی یا هواپرستی

اساس دین‌داری، تسلیم در برابر خواست خداوند است (آل عمران/۱۹). کسی که مبتنی بر ادعای خویش، خداخواهانه بخشی از اوامر و نواهی الهی را پاس می‌دارد و نسبت به بخش دیگر بی‌تفاوت است، در ادعای اول خود نیز صادق نیست؛ بلکه پاس‌داشت بخشی از احکام دین نیز از آن جهت است که دایر بر خواست و میل اوست. پس او در حقیقت هواپرست است و نه خداپرست (جائیه/۲۳). البته او این جحد و انکار خود را نیز مدلل کرده، بهانه‌تراشی می‌کند؛ آنجا که برچسب غیرعقلانی بودن، تاریخ مصرف گذشته بودن و ... را بر احکام خداوند می‌زند.

مراتب عذرتراشی کافران چنین است: ۱. به‌کلی یا اجمال، به خدا و رسولان او کافر می‌شود؛ ۲. میان خداوند و رسولان او تفرقه می‌افکنند و رسولان را انکار می‌کنند، و از این راه، خودشان را از قید تکالیف آزاد و آسوده می‌کنند؛ ۳. برای محدود کردن مخالفت خودشان، به عذر و بهانه متوسل می‌شوند و اظهار می‌کنند که ما بر اساس نظرهای مخصوصی نمی‌توانیم به بعضی از رسولان معتقد باشیم؛ ۴. نقشه‌ی تازه‌ای طرح می‌کنند و می‌گویند که ما در مقام دقت و تحقیق هستیم و می‌خواهیم مطابق اقتضای تحقیق عمل کنیم، و لازم است ایمان ما بر مبنای تحقیق باشد (تفسیر روشن، ج ۶، ص ۲۸۴). خداوند اما مهر باطلی بر تمام این بهانه‌جویی‌ها و عذرتراشی‌ها می‌زند و از این حقیقت پرده برمی‌دارد که «انسان خودش از وضع خود آگاه است؛ هرچند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بترشد.» (قیامة/۱۴-۱۵). ب/

۱۵۰-۱۵۱. دین‌داری حقیقی؛ اعتقاد به همه‌ی ابعاد دین

خداوند متعال که اصل دین را برای انسان‌ها تشریع کرده، راه و رسم دین‌داری را نیز تبیین فرموده و شکل تام دین‌داری را در ایمان به همه‌ی انبیای عظام خود معرفی کرده است. بنابراین، کسی یا کسانی که به اسم دین و با تکیه بر پیامبری الهی، به نفی، توهین و جسارت به سایر انبیای خداوند مبادرت می‌کنند، سهمی از دین‌داری نبرده و به کفر متصف‌اند.

امکان جمع سالم میان کفر و ایمان نیست

عده‌ای در پی آن‌اند که راهی متوسط میان ایمان به خدا و همه‌ی رسولانش با کفر به خدا و همه‌ی رسولانش اتخاذ کنند؛ یعنی به بعضی از رسولان خدا ایمان آورند و به بعضی دیگر کفر بورزند؛ و برخی مسائل را بپذیرند و به برخی از امور دینی کافر شوند؛ در حالی که جز یک راه به سوی خدا نیست، و آن، ایمان آوردن به او و به همه‌ی رسولان اوست. چون رسول بدان جهت که فرستاده‌ی خداست، چیزی و نیز اختیاری از خود ندارد، پس ایمان به رسول خدا، ایمان به خداست، و کفر به او، کفر به خدا؛ کفری خالص؛ نه آمیخته با مقداری ایمان. پس ایمان آوردن و خاضع شدن در برابر رسولی که کفر و ایمان به وی، هیچ ربطی به کفر و ایمان به خدا ندارد، خضوع در برابر غیر خدای متعال و شرکی واضح است، و به همین سبب، خداوند، کسانی را که بین خدا و رسولان او تفرقه انداخته و راهی وسط اتخاذ کرده‌اند، کافر حقیقی می‌خواند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۲۰۷).

برخلاف اطاعت و معصیت، ایمان و کفر، تجزیه پذیر نیستند. ممکن است کسی به لحاظ عقیده، مسلمان و در مقام عمل، برخی کارهای او طاعت و برخی معصیت باشد (توبه/۱۰۲)؛ اما ایمان و کفر، مانند طهارت و نجاست‌اند که با هم آمیخته نمی‌شوند؛ چنان‌که بخشی طاهر و بخشی نجس باشد. کفر، نابودکننده و نجس‌کننده‌ی هر عقیده، صفت و عملی‌ست. پس همان‌طور که میان اجزای قرآن، امکان تجزیه وجود ندارد (حجر/۹۱-۹۰)، میان کتب آسمانی که عناصر یک واقعیت‌اند نیز این امکان منتفی‌ست.

انسجام احکام قطعی اسلام

میان اجزای احکام الهی (اصول و فروع دین)، انسجامی متقن حاکم است؛ چنان‌که همگی در وجود و عدم، هماهنگ‌اند؛ یعنی نفی هر یک، مستلزم نفی جمیع است. بنابراین، انکار یکی از احکام قطعی اسلام، با توجه به این‌که آن حکم را بی‌گمان پیامبر (ص) از طرف خداوند آورده، بدون هیچ شبهه‌ای،



فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرِهِمْ بِثَاثِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ كُلُّ طَعِجَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝١٥٥ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ
بُهْتَانًا عَظِيمًا ۝١٥٦ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ
وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۝١٥٧ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
۝١٥٨ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ
الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ۝١٥٩ فَيُظْلَمُونَ الَّذِينَ هَادُوا
حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
كَثِيرًا ۝١٦٠ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَذَلُوهُ عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝١٦١ لَكِنَّ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ۝١٦٢

به سبب پیمان شکنی آنان و کفرشان نسبت به آیات و نشانه های خدا و کشتن پیامبران، بدون این که هیچ حقی بر این کار داشته باشند، (لعنت شان کردیم)؛ و (نیز به سبب) این سخن شان که «دل های ما در پوشش (آفریده شده) است (و سخنان شما را نمی فهمیم)». (البته این طور نیست)؛ بلکه خداوند به سبب کفرشان، بر دل هایشان مهر نهاده. برای همین، فقط اندکی (از آنان) ایمان می آورند. ۱۵۵ و (نیز) به سبب کفرشان و سخن شان در مورد مریم که تهمتی بزرگ بود (، لعنت شان کردیم). ۱۵۶ (همچنین) برای این سخن شان که (با افتخار گفتند) «ما مسیح، عیسی پسر مریم، فرستاده ی خدا، را کشتیم»، (لعنت شان کردیم). (البته) او را نکشتند و به صلیب نکشیدند؛ بلکه (امر) بر آنان مشتبه شد، و کسانی که در باره ی (قتل) او به اختلاف افتادند، قطعاً (خود) در این مورد در شک و تردیدند. هیچ اطلاعی در این مورد ندارند؛

بلکه فقط از حدس و گمان پیروی کردند، و در حالی که یقین (به قتل شخص عیسی) داشته باشند، او را نکشتند (؛ بلکه دیگری را کشتند و گمان کردند که مسیح را کشته اند)؛ ۱۵۷ بلکه خدا او را نزد خود بالا برد. خداوند همواره شکست ناپذیر و حکیم است. ۱۵۸ بی شک تمامی اهل کتاب، پیش از مرگ عیسی، (از روی اختیار یا اجبار)، به (نبوت و بنده ی خدا بودن) او ایمان می آورند، و روز قیامت، (همو) بر (اعمال) آنان گواهی خواهد داد. ۱۵۹ (آری)، به سزای ستمی (بزرگ که) از (جانب) یهودیان (سر زد) و برای این که (مردم را) بسیار از راه خدا بازداشتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال بود، بر ایشان حرام کردیم. ۱۶۰ (همچنین) به سبب رباخواری شان که از آن نهی شده بودند و (به علت) خوردن به ناحق مال مردم از سوی آنان (، چنین کردیم)، و برای کافران از ایشان، عذابی دردناک مهیا کرده ایم. ۱۶۱ البته از میان آنان، کسانی که در علم و دانش استوارند، و (نیز) مؤمنان، همان هایی که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، و نماز را کامل و بی نقص به جای می آورند، هم آنانی که (از مال خود) انفاق می کنند (چه واجب باشد و چه مستحب) و به خدا و روز قیامت ایمان دارند، بی شک پاداشی بزرگ به ایشان خواهیم داد. ۱۶۲

۱۵۵. مذمت شدید خداوند از نقض میثاق‌ها و تعهدات

خداوند، از مجرای ارسال رسل و انزال کتب، هم میثاق‌ها و تعهداتی را که انسان‌ها با پروردگارشان یا با خود داشته‌اند، یادآوری کرده و هم مژره‌ی نقض آن تعهدات را تبیین فرموده است. جالب توجه این‌که خداوند، کتاب خود را با ذکر (حجر/۹) توصیف فرموده، و پیامبر ﷺ و اهل بیت گرامی ایشان را نیز اهل ذکر خوانده است (انبیاء/۷؛ طلاق/۱۰ و ۱۱). گویا انسان چیزی در خاطر دارد که لازم است با کتاب الهی و مفسر و مبین آن یادآوری شود. بنابراین، این عهد قلبی انسان با خداست که آدمی با تمام وجود آن را ادراک می‌کند و بر وجودش صحه می‌گذارد: «مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم/ هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم».

عهد الهی با انسان

عهد بنیادین خداوند با انسان، نپرستیدن شیطان و عبودیت پروردگار است (یس/۶۱-۶۰)؛ لکن کفار به این عهد متعهد نمی‌شدند و از شیطان تبعیت کردند (نور/۲۱؛ یس/۶۲)، او را به ولایت و سرپرستی گرفتند (نحل/۱۰۰) و عبودیت پروردگار را در حاشیه‌ی زندگی قرار دادند (حج/۱۱)، و در نتیجه، خداوند نیز به عهد خود وفا نکرد (بقره/۴۰) و رحمت و هدایت خود را از آنان دریغ کرد: با لعن خود، ایشان را از رحمتش محروم کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، ص ۳۹۱)، و با مهر زدن بر قلب، سمع و بصرشان، توفیق هدایت را از آنان گرفت. البته باید توجه داشت که ضلالت و مهر کردن قلوب کفار، امری عدمی و نه وجودیست. توضیح این‌که خداوند، چیزی به نام ختم یا طبع (مهر) پدید نیاورده و وجودی با عنوان گمراهی خلق نکرده است؛ بلکه ضلالت، عدم هدایت است، و طبع و ختم قلوب، امساک رحمت خداوند از انسان‌هاست. کسی که نفس خود را دفن کرده و به هدایتگری عقل و فطرت توجه نمی‌کند، بلاشک از رحمت و هدایت خدا محروم خواهد بود (شمس/۱۰).

بنی اسرائیل؛ نمونه‌ای از مژره‌ی نقض پیمان‌ها

خداوند سبحان، پیام‌آوران فراوانی به سوی بنی اسرائیل گسیل کرد، و این ارسال، نه برای لیاقت ذاتی آنان، بلکه به سبب لجاجت‌شان بود؛ زیرا همواره پیمان‌شکن بودند و به هدایت نیاز شدید داشتند. نقض عهد، دو گونه است: ۱. گاه با خروج از اصل دین همراه است؛ مانند کشتن پیامبران ﷺ. ۲. گاه با ارتکاب گناهان بزرگ است (بقره/۸۲) که از قتل انبیا عقوبت کمتری دارد. گرچه بنی اسرائیل با کج‌دهنی در برابر

آموزه‌های وحیانی می‌گفتند که بر قلوب ما پرده افکنده شده، و ما چیزی نمی‌فهمیم، چنان‌که مشرکان به رسول اکرم ﷺ نیز چنین گفتند (فصلت/۵)، ایشان از این حقیقت پرده برداشتند که خداوند بر قلوب کفار، پوشش و حجاب قرار می‌دهد. آنگاه چنین قلبی دیگر نمی‌تواند جایگاه معارف الهی باشد. نه چون مطالب وحیانی فهمیدنی نیست، آنان نمی‌فهمند؛ بلکه به سبب گناهان و انحرافات خود چنین شدند که خدا توفیق فهم را از آنان گرفت و به حال خود رها کرد؛ زیرا اگر خدا نورافشانی نکند، دل انسان به تیرگی و تاریکی می‌گراید. بنابراین، علم را نوری دانسته‌اند که خداوند در قلب کسی قرار می‌دهد که بخواهد هدایتش کند (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۴۰).

کفار، بسته‌دل آفریده نشده‌اند؛ بلکه خداوند به اینان نیز قلبی شفاف چون آئینه داده تا اسرار عالم در آن بازتابد؛ اما آنان با گناه خود که مانند چرک و غبار، شفافیت آینه را می‌برد، آن را کدر و تیره کردند، و به سبب گناهان مکرر، دل‌هایشان قفل شده است (مطفین/۱۴). گناهان متراکم، راه نفوذ معارف در دل را می‌بندند و جلوی تأثیر کلام حق را می‌گیرند، و گاه نیز کار به جایی می‌رسد که انذار و عدم آن نزد انسان یکسان است (بقره/۶).

اوصاف پلید انسان اگر در حد حال باشد، زوال‌پذیر است؛ مانند نامه‌ی دست‌نویس که می‌توان آن را پاک کرد؛ اما اگر به صورت ملکه درآید و در صفحه‌ی دل ثابت شود، زایل‌شدنی نیست؛ مگر با سختی فراوان.

اگر کسی دین خدا را به بازی گرفت و به دانسته‌هایش عمل نکرد و گناهانش را از یاد برد و در پی جبران آن برنیامد، کیفر الهی، او را در بر می‌گیرد؛ همان‌گونه که بنی اسرائیل پیاپی از تذکری الهی رو گرداندند و در پی اصلاح خود برنیامدند؛ آنگاه خداوند، توفیق فهم را از اینان گرفت. آنان می‌گویند قلب ما بسته است و کلام تو را نمی‌فهمیم؛ لکن چنین نیست؛ بلکه به علت کفر و گناهان انبوه، خداوند، دل‌هایشان را مهر کرده است (تسنیم، ج ۲۱، صص ۲۹۳-۲۹۶). ب/



﴿۱۲۸﴾ اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَالتَّيِّمِيْنَ
 مِنْ بَعْدِهِ وَاَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ
 وَيَعْقُوْبَ وَاَلْاَسْبَاطِ وَعِيسَى وَاَيُّوْبَ وَيُوْنُسَ وَهَارُوْنَ
 وَسَلٰمِيْنَ وَاَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوْرًا ﴿۱۲۹﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنٰهُمْ
 عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّٰهُ
 مُوسٰى تَكْلِيْمًا ﴿۱۳۰﴾ رُسُلًا مُّبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ لِّئَلَّا يَكُوْنَ
 لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا
 حَكِيْمًا ﴿۱۳۱﴾ لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ
 وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا ﴿۱۳۲﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ
 كَفَرُوْا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوْا ضَلٰلًا بَعِيْدًا
 ﴿۱۳۳﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَظَلَمُوْا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ
 وَلَا لِيَهْدِيْهُمْ طَرِيْقًا ﴿۱۳۴﴾ اِلَّا طَرِيْقَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا
 وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ﴿۱۳۵﴾ يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ
 الرَّسُوْلُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوْا خَيْرًا لَّكُمْ وَاِنْ تَكْفُرُوْا
 فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿۱۳۶﴾

(آنان برای این به آنچه بر تو نازل شده، ایمان می‌آورند که) ما همان‌طور که بر نوح و پیامبران پس از او وحی فرستادیم و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) نوادگان (یعقوب) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم، بر تو (نیز) وحی فرستادیم و به داوود (هم) زبور دادیم. ۱۶۳ پیامبرانی (را) فرستادیم که پیش از (نزول) این (سوره، سرگذشت) آنان را برای بیان کرده‌ایم، و پیامبرانی (را) فرستادیم که سرگذشت آنان را برای بیان نکرده‌ایم، و خدا به صورتی ویژه (و بدون واسطه) با موسی سخن گفت؛ ۱۶۴ همان پیامبرانی که مژده آور و هشداردهنده بودند تا پس از (فرستادن آن) پیامبران، مردم در برابر خدا عذر و بهانه‌ای نداشته باشند. (آری)، خداوند همواره شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱۶۵ البته خدا در باره‌ی آنچه نازل کرده، گواهی

می‌دهد که آن را با آگاهی (کامل) نازل کرده است، و فرشتگان (نیز بدین امر) گواهی می‌دهند و همین که خدا گواه است، کافی‌ست. ۱۶۶ کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، بی‌شک دچار گمراهی دور و درازی شده‌اند. ۱۶۷ کسانی که کافر شدند و (با بازداشتن مردم از راه خدا) ستم کردند، خداوند قصد ندارد آنان را بیمارزد و هیچ راهی را به آنان نشان دهد؛ ۱۶۸ مگر راه جهنم را که همیشه در آن خواهند ماند. (آری)، همواره این (کار) برای خدا آسان است. ۱۶۹ ای مردم، به راستی این پیامبر از طرف پروردگارتان، (دین و کتاب) حق را برایتان آورده است. پس ایمان آورید (و کاری کنید) که برایتان بهتر است، و اگر کافر شوید (، نه به شما سودی رسیده و نه به خدا زیانی؛ زیرا) آنچه در آسمان‌ها و زمین است، متعلق به خداست. همواره خداوند بسیار دانا و حکیم است. ۱۷۰

۱۶۵. تبیین ماهیت حجت الهی

خداوند، بشر را برای دستیابی به کمال و سعادت که صدا البته خیر مطلق برای اوست، خلق کرد؛ به او اختیار انتخاب داد (انسان/۳) و راه خیر و شر را نیز به او معرفی کرد (بلد/۱۰)؛ بر اساس اختیاری که به انسان داد، او را مکلف کرد (بقره/۲۸۶) و به تناسب عمل به تکلیف، از ثواب یا عقاب، بهره‌اش داد؛ جهان آخرت را نیز محمل رسیدگی به اعمال او در دنیا قرار داد تا هیچ ظلمی به کسی نشود و هیچ حقی فرو نماند (کهف/۴۹).

جایگاه حجت الهی - یعنی آن حقیقتی که به وسیله‌اش بتوان با انسان احتجاج کرد و او را برای اعمال نادرستش محکوم کرد -، در نسبت تکلیف تبیین‌پذیر است. بنابراین، خداوند می‌فرماید: «اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود)، با عذاب هلاک می‌کردیم، (در قیامت) می‌گفتند: پروردگارا، چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم؟» (طه/۱۳۴). پس حجت الهی، حجت را بر انسان برای عمل به احکام و دستورهای خداوند تمام می‌کند. البته باید توجه داشت که عقاب انسان‌ها بدون تبیین تکالیف و مسئولیت‌هایشان نیز عقلاً قبیح و ناپسند است؛ که شایسته‌ی خداوند عزیز و حکیم نیست. اقتضای شکست‌ناپذیری و حکمت خداوندی این است که انسان‌ها را از تکالیفشان آگاه کند و سپس عمل بدان‌ها را از آنان بخواهد. این آگاهی دادن، وظیفه‌ی حجت الهی‌ست.

هر امتی برخوردار از نبی بوده است

برهان عقلی بیان‌شده جهت اثبات ضرورت وجود نبی برای هر امت، هیچ‌گاه تخصیص نخواهد پذیرفت و در هر زمان و مکانی معتبر است؛ اما ممکن است سؤال شود که پس چرا تاریخ انبیا، از ظهور ایشان در شرق دور یا غرب حکایتی ندارد.

در مقام پاسخ، ذکر چند نکته لازم است: ۱. قرآن حکیم به‌روشنی دلالت می‌کند که هیچ ملتی از نعمت رسالت محروم نیست (فاطر/۲۴؛ نحل/۳۶؛ رعد/۷)؛ ۲. قصه‌ی برخی از انبیا، در قرآن طرح شده، و برخی، نه (نساء/۱۶۴)، و این بدین معنا نیست که برخی امم، صاحب پیامبر نبوده‌اند؛ بلکه ذکری از ایشان در قرآن نیامده است؛ ۳. راز طرح نکردن داستان پیامبران مناطق دور، این است که نقل قصه، برای عبرت‌گیری و پندآموزی‌ست، و ارزیابی امت‌های مناطق دوردست مانند ماورای اقیانوس‌های عظیم، میسر مردم عصر گذشته نبوده است (تسنیم، ج ۲۱،

صص ۲۸۸-۲۸۹).

حجت بودن عقل در کنار حجت بودن نقل

باید توجه داشت که گرچه نقل، یعنی آنچه از قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده، در صورت صحت و اعتبار (سند، جهت و محتوا)، حجت است، عقل نیز حجت است و همان جایگاه را دارد.

به حکم آیه‌ی شریف، با آمدن پیامبران، بر مردم اتمام حجت شده، و این خود لطفی از جانب خداوند متعال است؛ لکن اگر کسی دلیلی پیدا نکرد که آمدن پیامبران، لطف، و در عین حال، اتمام حجت است، آیا بر او هم حجتی هست یا نه؟ باید به این نکته توجه داشته باشیم که عقل انسان و دلایل توحید و عدالت خداوند متعال نیز حجت هستند و خود این‌ها نیز بهانه و عذر را از مردم می‌گیرند؛ زیرا اگر تنها آمدن پیامبران را حجت بدانیم و عقل را از این منصب عزل کنیم، به دو اشکال بر می‌خوریم: ۱. ما هنگامی می‌توانیم پیامبری را راستگو بدانیم که به توحید و عدل خداوند پی برده باشیم. بنابراین اگر توحید و عدل خداوند را ثابت نکرده باشیم، راهی به سوی معرفت پیامبر و راستگویی او نداریم (اثبات توحید و عقل نیز مبتنی بر عقل صورت می‌پذیرد)؛ ۲. اگر فقط پیامبران، وسیله‌ی اتمام حجت باشند و عقل، سهمی در این راه نداشته باشد، هر پیامبری احتیاج دارد که پیامبری دیگر، راستگویی او را تصدیق کند. می‌دانیم که این قصه، سر از دور یا تسلسل و پی‌نهایت در می‌آورد، و بطلان دور و تسلسل نیز در جای خود ثابت شده است. بنابراین، کسانی که به این آیه استدلال کرده‌اند که تکلیف، تنها هنگامی صحیح است که پیامبری بیاید، از راه صواب دور افتاده‌اند؛ زیرا عقل و حجیت آن را فراموش کرده‌اند (ر.ک: کشاف، مج ۶، ج ۱، ص ۵۹۱).

البته هرچند عقل نیز همانند نقل معتبر، حجت الهی‌ست، به‌تنهایی برای تأمین سعادت و راه‌نمایی فرد و جامعه کافی نیست؛ و گرنه به بعثت انبیا نیازی نبود. بنابراین، دو نکته از آیه‌ی شریف استفاده می‌شود: ۱. عقل، قدرت احتجاج دارد و نزد خداوند دارای حجت است؛ ۲. عقل از قصور خود از تأمین سعادت و نیاز مبرم خویش به وحی آسمانی و احتیاج قطعی به بعثت انبیای الهی درک صحیحی دارد. این در حالی‌ست که محور و پیام آیه، مربوط به آشنایی با شریعت است و نه اثبات توحید؛ همچنان که برخی پنداشته‌اند (ر.ک: کشاف، مج ۶، ج ۱، ص ۵۹۱)؛ زیرا اثبات توحید، با برهان عقلی، تحقق‌پذیر است و این‌گونه نیست که مطابق نظر برخی اندیشمندان (ر.ک: تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۱۲)، بدون دلیل نقلی ثابت نشود. ب/



يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید و در باره ی خدا جز حقیقت نگوئید. مسیح، عیسی پسر مریم، فقط رسول خدا و مخلوق خاص اوست که او را به (دامان) مریم افکند، و روحی از جانب اوست. بنابراین، به خدا و پیامبرانش ایمان آورید و نگوئید: «(خدایان)، سه تا هستند.» دست بردارید (و کاری را نکنید) که برایتان بهتر است. «الله»، فقط خدایی یکتاست. او را از داشتن فرزند، به کلی پاک و منزّه شمارید. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط از آن اوست. و همین که خدا کارساز و تدبیرگر (امور) است کافی ست. ۱۷۱ مسیح، از این که بنده ای برای خدا باشد، هرگز ابا ندارد، و (نیز) فرشتگان مقرب، (از بندگی خداوند ابایی ندارند). (چگونه چنین چیزی ممکن است؟) حال آن که کسانی که از بندگی او سر باز زنند و تکبر ورزند، (بدانند که) به زودی (خداوند)

همگان را جمع و به سوی خود روانه می کند (و طبق اعمالشان جزا می دهد). ۱۷۲ اما کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته کردند، پاداششان را کامل به آنان می دهد و از لطف و عنایت خود، بر (پاداش) آنان خواهد افزود؛ و اما کسانی که (از عبادت خدا) ابا کنند و تکبر ورزند، به صورتی دردناک عذابشان می کند و جز خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت. ۱۷۳ ای مردم، بی شک دلیلی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و نوری آشکار برایتان نازل کرده ایم. ۱۷۴ اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و با کمک او، خود را (از هلاکت ابدی) حفظ کردند، بی شک آنان را در رحمتی (بزرگ) از جانب خود و لطفی (بیشتر از استحقاقشان) وارد خواهد کرد و آنان را به راه راستی که به خودش می رسد، هدایت خواهد کرد. ۱۷۵

۱۷۱. نهی از غلو در دین

«غلو»، به معنای تجاوز و اندازه شکنی (مفردات، ص ۶۱۳)، در باره ی پیشوایان، یکی از مهم ترین سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است. چون انسان به خود علاقه دارد، میل دارد که رهبران و پیشوایان خویش را هم بیش از آنچه هستند، بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد. گاهی نیز این تصور که غلو در باره ی پیشوایان، نشانه ی ایمان به آنان و عشق و علاقه به آنهاست، سبب گام نهادن در این ورطه ی هولناک می شود. غلو همواره این عیب بزرگ را با خود دارد که ریشه ی اصلی مذهب یعنی خداپرستی و توحید را خراب می کند. برای همین، اسلام در باره ی غلات سخت گیری شدیدی کرده، و در کتب عقاید و فقه، غلات، از بدترین کفار معرفی شده اند (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۲۱).

کیفیت غلو غالیان و برخورد خداوند با آن

مسیحیان، به گراف و افراط، حضرت عیسی علیه السلام را از حد انسان بالاتر بردند و فرزند خدا شمردند. قرآن کریم، با این گونه تفکرات غلوآمیز با جدیت مقابله کرده است: ۱. ابتدا اهل کتاب را از هرگونه غلو در دینشان بازداشت و آنان را به پرهیز از هرگونه گفتار باطل در باره ی خدا و لزوم حق مداری در عقاید فراخواند؛ ۲. برای ابطال پندار غلوآمیز مسیحیان که حضرت عیسی علیه السلام را یکی از خدایان سه گانه می پنداشتند و همین طور نشان دادن راه حق، او را فرزند حضرت مریم علیه السلام و فرستاده ی خدا خواند که با اراده ی وی بدون پدر زاده شد (تسلیم، ج ۲۱، صص ۴۲۷-۴۲۶).

قرآن کریم پس از فراخوان اهل کتاب به پرهیز از غلو در دین و رها کردن سخنان باطل، از مسیحیان می خواهد که به خدای یگانه و پیامبران او ایمان آورند؛ سپس ناسازگاری ایمان راستین با تثلیث را بیان می کند و خیر و سعادت آنها را در پرهیز از سه گانه پرستی می شمارد. ایمان به خدای یکتا و پیامبران او، به معنی منزه دانستن آفریدگار یگانه از داشتن همسر و فرزند، و نسبت ندادن مقامی بالاتر از رسالت به فرستادگان وی است.

باطل بودن تثلیث در منطق قرآن

تفریط و کوتاهی در معرفت ذات اقدس الهی و تندروی و افراط در باره ی پیامبران و بالا بردن شخصیت آنان، زمینه ی ایجاد عقیده ی تثلیث را فراهم کرد؛ بدین سان که گروهی از نصاری، الله، مسیح و روح القدس را خدایان سه گانه پنداشتند.

بر پایه ی برخی آیات، دسته ای دیگر، به تثلیث دیگری روی آوردند و الوهیت خدا، مریم و مسیح را پذیرفتند. از این رو خداوند در روز رستاخیز از حضرت عیسی علیه السلام می پرسد که آیا او به مردم گفته بود که جز خدا، وی و مادرش را خدای خود بدانند (مائده/۱۱۶).

آیه ی مذکور، در مقام نفی سه گانه پرستی مسیحیان است؛ لکن جهانی بودن قرآن و گستره ی برهان مسأله، همه ی انواع دوگانه پرستی و سه گانه پرستی را در بر می گیرد؛ چراکه تثلیث، در اقوام و ملل و نژادهای گوناگون ظهور داشته، و براهمه، بوداییها، مصریان، یونانیان، رومیان و ... نیز در این اعتقاد از مسیحیان متأثر شده اند (ر.ک: المنار، ج ۶، صص ۷۱-۷۶).

دین گریزی؛ تهره ی غلو غالیان

غلو در دین، به مثابه انکار دین است؛ زیرا زیان غلو، کمتر از زیان انکار و نقض دین نیست. گاه غلو در دین سبب می شود که بسیاری از دین برگردند؛ زیرا فطرت پاک آنان، آلودگی ها و خلط های غلو را نمی پذیرد. آنگاه همراه رد و انکار آن آلودگی ها، اصل دین هم رد و انکار می شود. مثلاً غلو مسیحیان در حق عیسی علیه السلام، سبب گریختن فرهیختگان و مردم با فرهنگ از دین مسیح و انکار رسالت شد؛ زیرا آنان به فطرت صافی خود دریافته بودند که ایمان به الوهیت بشری همانند خود آنان، سخافت است. از این رو، کفر را بر این سخافت ترجیح دادند و خود را به این رنج نیفکندند که خرافات را از حقیقت دین جدا کنند. به همین سبب، قرآن حکیم با غلوکنندگان در دین چنان با عاف و شدت برخورد می کند که با کفار و منکران (تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۲۳۵).

امامان معصوم علیهم السلام نیز در نوع مواجهه ی خود با مردم دقت داشتند که طوری رفتار کنند که ایشان راه غلو را طی نکنند. برای نمونه، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «سوگند به خدا، اگر بخواهم، می توانم هر يك از شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگی اش آگاه کنم؛ اما از آن می ترسم که با این گونه خبرها (دچار غلو شده)، نسبت به رسول خدا ﷺ کافر شوید.» (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۵). ب/



يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرَأُوهَا هَلَكَ لَيْسَ
لَهَا وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ
لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلَثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا
إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ط بَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

سُورَةُ الْمَائِدَةِ
آيَاتُهَا ١٢٠

﴿١٧٦﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ
الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ
اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ
اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا ءَمِينَ
الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ
فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقُومٍ أَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

از تو سؤال می کنند. بگو: «خداوند در مورد مردی که می میرد و وارث او فقط خواهر مادری اش باشد، به شما پاسخ می دهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نیمی از میراث او، برای خواهرش است. اگر زن (بمیرد و) فرزندی نداشته باشد، برادر، از خواهرش (کامل) ارث می برد. اگر دو خواهر، (وارثان میت) بودند، دوسوم میراث، برای آن دو است، و اگر (وارثان میت)، چند برادر و خواهر بودند، سهم هر پسر (از ارث)، به اندازه ی سهم دو دختر است. خداوند (احکامش را) برایتان روشن می کند تا مبادا گمراه شوید. خدا از همه چیز به خوبی آگاه است. ۱۷۶

سوره ی مائده (در مدینه نازل شده است) به نام خداوند بخشنده ی مهربان ای مسلمانان، به تمام پیمان ها و قراردادهای محکم (خود) وفا کنید. (گوشت) چهارپایان

زبان بسته - مگر آنچه (حکمش) بر شما خوانده خواهد شد - برایتان حلال شده است؛ (و این،) در حالی (است) که شکار را در حال احرام حلال نمی شمارید. خدا هر حکمی را که بخواهد، مقرر می کند. ۱ ای مسلمانان، (شکستن حرمت) نشانه های خدا، ماه (های) حرام، قربانی های بی نشان و نشان دار، و راهیان بیت (الله) الحرام را که در پی فضل و رضایتی از جانب پروردگارشان هستند، حلال نشمارید، و هنگامی که از احرام خارج شدید، (می توانید) شکار کنید. و دشمنی و کینه با کسانی که شما را (در زمان صلح حدیبیه) از (ورود به) مسجد الحرام بازداشتند، شما را به (ظلم و) تجاوز و ندارد. در نیکوکاری و تقوا، (با یکدیگر) همکاری کنید، و در گناه و تجاوز (برای انتقام، یکدیگر را) یاری نکنید. و خود را از (مجازات) خدا در امان نگه دارید؛ که خداوند به شدت مجازات می کند. ۲

نسبت ارث زن با مهر و نفقه‌ی او

برخی از کج‌اندیشان مدعی‌اند: ۱. نقص سهم‌الارث زن، علت تعیین مهر و نفقه برای اوست؛ ۲. لزومی ندارد که ما سهم ارث زن را کمتر از سهم مرد قرار دهیم و آنگاه این کمبود را با مهر و نفقه جبران کنیم.

در جواب ادعای یکم باید گفت که این افراد، علت را به جای معلول، و معلول را به جای علت گرفته‌اند. این‌ها خیال کرده‌اند که مهر و نفقه، معلول وضع خاص ارثی زن است؛ غافل از این‌که وضع خاص ارثی زن، معلول مهر و نفقه است؛ یعنی چون زن از مهر و نفقه بهره‌مند است، ارثش کمتر از مرد است. جواب ادعای دوم نیز این‌که آنان گمان کرده‌اند که آنچه در جعل مهر و نفقه وجود دارد، صرفاً جنبه‌ی مالی و اقتصادی‌ست. بدیهی‌ست که اگر تنها جنبه‌ی مالی و اقتصادی در نظر بود، دلیلی نداشت که مهر و نفقه‌ای در کار باشد یا سهم‌الارث زن و مرد تفاوت داشته باشد؛ لکن اسلام، جهات زیادی را که بعضی طبیعی و بعضی روانی‌ست، در نظر گرفته که برخی از آن‌ها چنین است: الف. زن، از لحاظ تولید نسل، احتیاجات و گرفتاری‌های زیادی دارد؛ در صورتی که مرد طبعاً از همه‌ی آن‌ها آزاد است؛ ب. زن قدرت کمتری از مرد در تولید و تحصیل ثروت دارد؛ ج. ثروت زن، بیشتر از مرد مستهلك می‌شود؛ د. ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد نیز از عوامل مهم است؛ این‌که مرد همواره باید برای زن خرج کند؛ هـ. برخی ملاحظات اجتماعی نیز وجود دارد که سبب استحکام علقه‌ی خانوادگی می‌شود، و ...

اسلام، همه‌ی این‌ها را در نظر گرفته و مهر و نفقه را لازم دانسته است. این امور لازم، به‌طور غیرمستقیم سبب شده که بر بودجه‌ی مرد فشار وارد شود. از این رو اسلام دستور داده که برای جبران تحمیلی که بر مرد شده است، مرد، دو برابر زن سهم‌الارث ببرد (مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۲۳۸). ب/

۱۷۶. تفاوت در ارث دختر و پسر؛ کیفیت و حکمت

خداوند، در آیه‌ی شریف، میزان ارث خواهران و برادران متوفی‌ای را که فرزند و پدر و مادر ندارد، چنین بیان می‌کند: ۱. هر گاه فردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد، نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد؛ ۲. اگر فردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد، تمام ارث او به همان یک برادر می‌رسد؛ ۳. اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار مانند، دو ثلث از میراث او را می‌برند؛ ۴. اگر ورثه‌ی شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر)، تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند؛ چنان‌که سهم هر برادر، دو برابر سهم یک خواهر شود (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۳۷-۲۳۸).

حکم بقیه‌ی فرضیه‌هایی که هست، از این چهار فرض معلوم می‌شود؛ نظیر موردی که میت، تنها دو برادر داشته باشد. در این حال، آن دو برادر، همه‌ی اموال او را ارث می‌برند و بین خود به‌تساوی تقسیم می‌کنند. این حکم را از صورت دوم استفاده می‌کنیم که فرمود اگر وارث، یک برادر باشد، همه‌ی اموال را می‌برد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۲۵۱). حالات دیگر نیز به همین ترتیب برداشت می‌شود.

نکته‌ی مهم در این آیه این است که خداوند، حکم میراث خواهران و برادران پدری و مادری یا خواهران و برادران پدری را بیان کرده، و بدیهی‌ست که خواهر و برادر پدری، هنگامی ارث می‌برند که خواهر و برادر پدری و مادری وجود نداشته باشند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۱۷۷).

علت یا حکمت وجود تفاوت بین ارث زن و مرد چیست؟

یکی از اعتراضات ابن ابی‌العوجاء به اسلام، همین بود که می‌گفت: چرا زن بیچاره که از مرد ناتوان‌تر است، باید یک سهم ببرد، و مرد که توان‌تر است، دو سهم ببرد؟ این خلاف عدالت و انصاف است. امام صادق (ع) در جواب او فرمود: علت، این است که اسلام، سربازی را از عهده‌ی زن برداشته، و به‌علاوه، مهریه و نفقه را به نفع او بر مرد لازم شمرده است، و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه بپردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است. از این رو، سهم زن در ارث، از مرد کمتر است. در این روایت، امام صادق (ع)، وضع خاص ارثی زن را معلول مهر و نفقه و معافیت از سربازی و دیه شمرده است (مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۲۳۹).



حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لَغَيْرِ
 اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ
 السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا
 بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُطُ الْيَوْمِ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ
 وَاحْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
 وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ
 مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ
 لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ
 تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ
 وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
 ﴿٧﴾ الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ
 لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ
 مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ
 مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ وَلَا يُؤْتَيْنَا بِخَدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ
 بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٨﴾

(خوردن) مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه (هنگام ذبحش) نام غیر خدا بر آن خوانده شده، و حیوانی که خفه شده، یا به سبب زدن از پای درآمده، یا به علت سقوط یا ضرب شاخ (حیوان دیگری) کشته شده، و (نیز) باقی مانده‌ی صید درندگان، بر شما حرام شده است، مگر آنچه که (پیش از جان دادن حیوان، مطابق شرع) ذبح کرده باشید، و نیز (خوردن) آنچه در برابر بت‌ها ذبح (و قربان) شده، و تقسیم (گوشت حیوان) با تیرهای قرعه (و قمار، حرام است). این (کارها)، نافرمانی‌ست. امروز کافران از (نابودی) دین شما مأیوس شدند، بنابراین، از آنان نترسید و از من بترسید. امروز (با اعلام ولایت و خلافت علی بن ابی طالب)، دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دینی (جاودان) برایتان برگزیدم. (اما در باره‌ی گوشت‌های حرام:) هر کس که در حال گرسنگی و قحط، بدون قصد گناه، ناچار (به خوردن آن) شود،

(می‌تواند به اندازه‌ی ضرورت از آن‌ها بهره‌گیرد؛ زیرا) خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۳ از تو می‌پرسند که چه چیزهایی برایشان حلال شده است. بگو: «تمام چیزهای پاکیزه برایتان حلال شده است.» و از آنچه سگ‌های شکاری - که شما آن‌ها را بر اساس آنچه خدا (با الهام غریزی) به شما آموخته، آموزش دادید - (شکار کرده و آن را) برایتان نگه داشته‌اند، بخورید و نام خدا را (هنگام فرستادن آن‌ها برای شکار، بر آن (صید) ببرید، و (در این کار،) خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید؛ (که مبادا از سر اسراف و سرگرمی باشد)؛ زیرا خداوند با سرعت به حساب (بندگان) می‌رسد. ۴ امروز تمام چیزهای پاکیزه برایتان حلال شد، و غذای اهل کتاب، (جز گوشت کشتاری آنان)، برای شما حلال، و غذای شما (هم) برای آنان حلال است، و (همچنین ازدواج با) زنان پاک‌دامن از میان مؤمنان و زنان پاک‌دامن از میان کسانی که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده، (حلال) است؛ (البته) در صورتی که مهریه‌شان را بدهید (و) پاک‌دامن باشید و (قصد ازدواج داشته باشید)؛ نه با بی‌عفتی؛ و نه این‌که رابطه‌ی نامشروع پنهانی داشته باشید. بی‌شک هر کس (با مداومت بر ترک دستورهای خدا، ایمان خود) را بپوشاند، کار (نیک) وی تباہ می‌شود و او در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود. ۵

۳. عامل یأس کفار و اتمام و اکمال دین

در آیه‌ی شریف - که آیه‌ی اکمال خوانده می‌شود - سخن از این است که «امروز کافران از دین شما مأیوس شدند.» و «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم و اسلام را آیین شما پذیرفتم.» این‌ها، اشاره به حادثه‌ی مهمی با آثار بسیار مهم در دین ماست؛ که باید آن را به‌درستی شناخت. طبعاً برای دریافتن آن حادثه باید شأن نزول آیه را یافت.

هرچند سیاق آیه، در موضوع حرمت خوردن گوشت مردار، خون، گوشت خوک و گوشت حیواناتی به‌علت نحوه‌ی کشته شدن است، یقیناً نمی‌توان نزول چنین احکامی را عامل آثار ذکرشده در آیه دانست؛ به‌ویژه وصف «مأیوس شدن کافران» هرگز نمی‌تواند نتیجه‌ی چنین احکامی باشد.

دو بار «الیوم» مذکور در آیه، بر يك روز مشترك دلالت می‌کند. در این «روز» باید هم نوبت کافران اتفاق افتاده باشد و هم کامل شدن دین. نمی‌توان گفت که منظور از الیوم دوم که به کامل شدن دین اشاره کرده، نزول احکام صدر آیه باشد؛ زیرا چنین احکامی، حتی اگر دین را کامل کرده باشد، به نوبت کافران ربطی ندارد. البته در این‌که احکام صدر آیه، آخرین احکام دینی یا حتی قرآنی باشد، مناقشاتی جدی شده که علاقه‌مندان می‌توانند در تفاسیر و کتب مربوط تعقیب کنند (از جمله تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۱). پس به هر تقدیر باید این بخش از آیه را در حکم «جملات معترضه» دانست که معنای مستقلی دارد.

در باب سبب نزول آیه‌ی شریف، چند ادعا وجود دارد: ۱- اهل سنت گفته‌اند که آیه، در روز عرفه و در حجة‌الوداع (۹ روز قبل از غدیر خم) نازل شده، و برای تطبیق با آیه چنین توضیحاتی داده‌اند: «اکنون طمع اهل کفر و انکار، از دین شما و این‌که آن را ترک کنید و به شرک بازگردید، قطع شد ... و آن، در روز عرفه، در حجة‌الوداع، پس از ورود اعراب به اسلام بود ... روزی که پیامبر ﷺ نظر انداختند و جز موحد ندیدند.» (جامع‌البیان، ج ۶، ص ۵۱). این مفسر مشهور تسنن، در ادامه، در باره‌ی کامل شدن دین در عرفه نیز گفته است: «خداوند، در روز نزول این آیه، دینشان را به‌واسطه‌ی تنها بودن آنان در بلد حرام و دور کردن مشرکان از آنجا کامل کرد تا

مسلمانان، جدای از آن‌ها حج بگزارند و مشرکان در میانشان نباشند.» (همان، ج ۶، ص ۵۲)؛ ۲. شیعه اما معتقد است که آیه در روز غدیر نازل شده، و به سبب قطعیت یافتن امر جانشینی پیامبر ﷺ، اوصاف یادشده در آیه تحقق یافته است. آنچه از اهل تسنن نقل شد، در پوشش دادن اوصاف ذکرشده در آیه، کاملاً نارساست؛ زیرا محور آنچه ایشان شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند، کثرت جمعیت مسلمانان در عرفه و نمایش قدرت آنان در ضمن برگزاری اعمال حج است؛ اما محور مورد تأکید در آیه، چیز دیگری بدین شرح است: در آن روز، ۱. «کافران از دین اسلام نومید شدند»؛ ۲. «دین کامل شد»؛ و ۳. «اسلام، آیین پسندیده پذیرفته شد».

هر سه این اتفاقات، بر اساس گزارش آیه، در باره‌ی «دین» افتاده است: دین کامل شده؛ یعنی محتوای آن تغییر یافته است. دین نزد خداوند پسندیده است؛ یعنی موضوع مهمی به تعالیمش افزوده شده است. تفسیر اهل تسنن اما - چنان‌که نقل شد - منطبق با کامل شدن دین نیست؛ زیرا حج گزاردن جمع کثیر مسلمانان، تجلیگاه جمعیت عظیم و قدرت آنان است و نه کمال یافتن دین اسلام، و چنین حادثه‌ای، محتوای اسلام را تکامل نمی‌بخشد تا موجب رضایت خدا از آن شود. در مقابل، ملاحظه می‌شود که قول شیعی با فرازهای آیه انطباق دارد.

تحقق جانشینی؛ منطبق با فرازهای آیه

اعتقاد شیعه در باره‌ی آیه‌ی اکمال، علاوه بر آن‌که با مستندات نقلی فراوانی از منابع فریقین پشتیبانی می‌شود، کاملاً با متن آیه نیز منطبق است: ۱. قطعیت یافتن امر جانشینی رسول خدا ﷺ، بخشی از دین است، و کمال یافتن دین به واسطه‌ی آن، ادعایی منطقی است؛ ۲. بلا تکلیفی یا قطعیت نداشتن موضوع جانشینی، کافران را به امکان نفوذ در ساختار دین از این طریق، امیدوار نگه می‌داشت، و قطعی شدن آن، نومیدشان می‌کرد. توجه کنید که نظر به محدود بودن شأن نزول‌های ادعا شده در ذیل آیه، با روش حذف گزینه نیز صحت رأی شیعی ثابت می‌شود. قرآن کریم، چشم داشت دشمنان به این نقطه را بیشتر گزارش کرده است: «بلکه آن‌ها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم.» (طه/۳۰)؛ ۳. جانشین شدن شخصی برای پیامبر ﷺ که مانند حضرت دارای عصمت و علم لدنی است، موضوعی متناسب با کمال دین و خوشنودی خداوند از آن است؛ چون موضوع جانشینی، حلوی همه‌ی چالش‌ها و انحرافات بعدی را می‌گیرد. /م



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ
الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا
طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ
وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾ وَاذْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ
إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ
مُشَاهِدًا بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ
أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

ای مسلمانان، هنگامی که به (قصد) نماز
برمی‌خیزید، صورت و دست‌هایتان را تا
آرنج بشوید و بخشی از سر و پاهایتان را
تا برآمدگی دو پا مسح کنید، و اگر جُنُب
بودید، خود را (با غسل) پاک کنید، و اگر
بیمار یا در حال سفر بودید، یا یکی از
شما قضای حاجت کرد، یا با زنان (خود)
نزدیکی کردید و آب نیافتید، با سطحی
پاک از زمین تیمم کنید؛ بدین صورت که
بخشی از صورت‌ها و (روی) دست‌هایتان
را مسح کنید. خدا نمی‌خواهد هیچ ناراحتی
و تنگنایی برای شما ایجاد کند؛ بلکه
می‌خواهد شما را (از آلودگی‌های ظاهری
و باطنی) پاک کند و نعمتش را بر شما تمام
کند. باشد که سپاسگزاری کنید. ۶ نعمت
خدا را که (در پرتو اسلام) بر شما ارزانی
کرده و عهدش را که با شما بسته است، به
یاد آرید؛ در آن زمان که گفتید: «شنیدیم و

اطاعت کردیم.» خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ زیرا خدا (اسرار) درون سینه‌ها را به‌خوبی می‌داند.
۷ ای مسلمانان، همواره برای (خشنودی) خدا، (به اطاعت از او) برخیزید (و) به عدالت گواهی دهید، و مبادا
دشمنی و کینه‌ی کسانی، شما را به بی‌عدالتی وادارد. به عدالت رفتار کنید؛ که آن به تقوا نزدیک‌تر است. خود
را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ زیرا خدا از کارهایتان آگاه است. ۸ خداوند به کسانی که ایمان آوردند
و کارهای شایسته کردند، وعده داده که آمرزش و پاداشی بزرگ خواهند داشت. ۹

بر انسان، حرجی و دشواری است، مثلاً آب نیست و پیدا کردن آب سخت است، یا آب هست ولی استعمال آن دشوار است، خداوند، تکلیف وضو و غسل را برداشته و به جای آن، تیمم را که در وسع آدمی است، بر او واجب کرده؛ اما حکم طهارت را که غرض اصلی خداوند است، به کلی از بین نبرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۳۷۵). این قانون کلی، در فقه اسلامی تحت عنوان قاعده‌ی «لا حرج»، اصلی اساسی است که در ابواب مختلف مورد استناد فقهاست و احکام زیادی را از آن استنباط کرده‌اند. البته نباید فراموش کرد که پاره‌ای از دستورها، ذاتاً مشکل است، و برای مصالح مهمی که در کار است، آن مشکلات را باید تحمل کرد؛ همانند حکم جهاد با دشمنان حق (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۹۵).

وقتی خداوند، حرج را در احکام دینی اراده نفرموده است، به طریق اولی و به قیاس اولویت، ضرر را نمی‌خواهد؛ زیرا ضرر، بدتر از حرج است. وقتی دشواری کم را نخواست، حتماً دشواری زیاد را نخواهد خواست (تسنیم، ج ۲۲، ص ۱۰۲).

قاعده‌ی حرج؛ حاکم بر احکام اولیه

دین اسلام، دینی سخت‌گیر برای مسلمانان نیست. شاهد این معنا، فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که من به دینی حق‌گرا، بی‌آلایش و آسان مبعوث شده‌ام (بخارا، انوار، ج ۶۹، ص ۲۳۴). آسانی و دل‌پذیر بودن احکام الهی نیز از آن جهت است که تطابق کاملی میان ساحت تشریع و تکوین وجود دارد. احکام تشریعی الهی، هیچ تضاد و تعارضی با فطرت و اصل حقیقت انسان ندارد؛ چراکه فطرت انسان نیز الهی است (ص ۷۲). بنابراین، حرج در دین مثل ضرر و اضطراب و اکراه، از عناوین ثانویه است که بر جمیع احکام اولیه وارد است (اطیب البیان، ج ۴، ص ۳۱۱). ب/

۶. تبیین قاعده‌ی لا حرج

زعم برخی از انسان‌ها مبنی بر دشواری و دست‌وپاگیر بودن احکام الهی، و در نتیجه، تبعیت نکردن از دستورهای خداوند بر اساس همین تفکر، در آیه‌ی مذکور به چالش کشیده شده است. از بزرگ‌ترین آثار تشریع احکام الهی، پاسخگو بودن آن‌ها به نیازهای فطری بشریت است، و از قضا همین عنوان است که مشقت‌بار بودن احکام الهی را بر نمی‌تابد. احکامی چون نماز، روزه، حج، خمس، زکات، حجاب، امر به معروف و نهی از منکر و ... به علت مطابقت با فطرت انسان، سهمی از دشواری ندارند؛ بلکه دل‌پذیر او هستند.

نفی هرگونه حرج و دشواری از احکام دین

بخش انتهایی آیه، دارنده‌ی این معناست که خدای متعال نمی‌خواهد هیچ‌گونه حرج و دشواری را بر انسان‌ها تحمیل کند؛ در نتیجه می‌فهماند که در بین احکام دینی اصلاً و به هیچ وجه حکمی حرجی و تحمیلی وجود ندارد، و به همین سبب است که خواستِ حرج را نفی کرده و نه خود حرج را.

باید دانست که حرج، دو گونه است: ۱. حرجی که در مصلحت مطلوب حکم پیدا می‌شود؛ که در نتیجه‌ی آن، صورت حکم نیز ذاتاً حرجی می‌شود، و صاحب حکم هم حرج را مطالبه کرده است. مثلاً این‌که یک مری، به شخصی که تحت تربیت اوست و می‌خواهد ملکه‌ی زهد و ترک لذت را در دل او پدید آورد، دستور دهد که از هیچ غذای لذت‌آوری استفاده نکنند. چنین حکمی، در اصل، حرجی‌ست؛ زیرا ملاک و مصلحت مطلوب آن، حرجی‌ست؛ ۲. ملاک و مصلحت مطلوب حکم، حرجی نیست؛ بلکه حرجی بودن، از خارج و به علل غیراصولی بر آن عارض شده است؛ در نتیجه، بعضی از افراد حکم، مشمول حرج شده‌اند. در چنین فرضی، حکم از آن افراد ساقط می‌شود، و در غیر آن افراد به اعتبار خود باقی می‌ماند؛ مثل وجوب قیام در نماز برای کسی که کمردرد یا پادرد گرفته و ایستادن برایش دشوار و حرجی و مضر شده؛ که حکم قیام از وی ساقط می‌شود، و در مورد دیگران به اعتبار خود باقی‌ست.

مراد از آیه‌ی شریف این است که حرج را از ملاک حکم نفی کند و بفرماید که احکام تکلیفی خدای متعال، حرجی نیست و برای دشوار کردن زندگی شما تشریع نشده است؛ بلکه بدین منظور تشریع شده که شما را پاک و نعمت را بر شما تمام کند؛ نعمتی که همان ملاک احکام است؛ نه این‌که مراد، دشوار کردن زندگی بر شما باشد. به همین جهت، هر جا وضو و غسل



و کسانی که کافر شدند و آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند، اهل دوزخ خواهند بود. ۱۰ ای مسلمانان، نعمت خدا را که بر شما ارزانی کرد، به یاد آورید؛ هنگامی که جمعی (از دشمنان، به منظور نابود کردن شما و دین‌تان) تصمیم به دست‌درازی به سوی شما گرفتند؛ پس (خدا) دستانشان را از شما کوتاه کرد. خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید. مؤمنان باید بر خداوند توکل کنند. ۱۱ به راستی خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت، و در میان‌شان دوازده سرپرست فرستادیم، و خداوند فرمود: «من با شما هستم. اگر نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورید، (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب)، به پیامبرانم ایمان آورید و با احترام یاریشان کنید و (با انفاق)، قرض نیکویی به خدا بدهید، حتماً بدی‌هایتان را می‌پوشانم و از شما می‌زدایم

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ ۝ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ
اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هُمْ قَوْمٌ اَن يَسُطُوا عَلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ
فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَعَلَى اللّٰهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ ۱۱ وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللّٰهُ
إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ
وَءَامَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهُ قَرْضًا
حَسَنًا لَّا أَكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا دَخِلَنَّاكُمْ
جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ
ذَٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝ ۱۲ فِيمَا نَقَضِهِمْ
مِيثَاقَهُمْ لَعْنُهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا
بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلُعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ ۱۳

و شما را در بهشت‌هایی وارد می‌کنم که از زیر (درختان) آن، رودهایی جاری‌ست. هر کس از شما که پس از این (پیمان) کفر ورزد، به راستی راه را گم کرده است.» ۱۲ پس به سبب پیمان‌شکنی‌شان لعنت‌شان کردیم و دل‌های‌شان را سخت کردیم؛ (چنان‌که) سخنان (الهی و احکام) را از محل‌هایش تغییر می‌دهند، (یا بد تعبیر می‌کنند)، و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شده بودند، به فراموشی سپردند، و پیوسته بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی؛ مگر شمار اندکی از ایشان؛ پس آنان را (که بر عهدشان ماندند)، ببخش و (از خطاهایشان) چشم‌پوشی کن؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد. ۱۳

یهودیان، آنجا که به میمون و خوک تبدیل شدند(مائده/۶۰)، از جمله ی مصادیق بارز لعن الهی و مدفون کردن عقل و فطرت است.

۲. **قساوت قلب:** قلب قسی، قلبی است که در برابر حق خشوع ندارد و اثری از رحمت و رقت در آن نیست(ترجمه‌ی المیزان، ۵، ص ۳۹۱). بنابراین، از پیمان شکن سلب توفیق می‌شود و او از لطفی که موجب گشایش سینه‌اش شود، محروم می‌ماند؛ تا آنجا که باطنش نیز به رنگ کثیف ظاهرش درمی‌آید(ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۲۴۷).

شیطان، به سنگ‌دلان امیدوار است؛ زیرا قلب قسی، ابزار شیطنت و فتنه و آشوب شیطان است(حج/۵۲، ۵۳). اگر سنگ‌دل روی تباهی خود آب توبه نریزد، دل او را به تدریج می‌بندد(حدید/۱۶)؛ تا جایی که ذکر خدا در آن نفوذی نمی‌یابد(بقره/۶)، و سپس کار زشت او را طوری زیبا جلوه می‌دهد که برایش شیرین و دل‌ربا شود(انعام/۴۳).

۳. **تحریف کلمات الهی:** پیمان شکنی با دین و خلق خدا، مایه‌ی قساوت قلب است، و ثمره‌ی تلخ قساوت قلب، بی‌پروایی از ارتکاب گناهان بزرگ و کوچک است. قسی‌القلب، هم با دین خداوند به مبارزه برمی‌خیزد و هم به خلق او خیانت و ستم می‌کند؛ ضمن آن‌که در مقام تحریف کلمات الهی، قسمت‌های زیادی از آنچه را که خداوند به او گفته است، به دست فراموشی می‌سپارد(تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۱۲).

یهودیان، به سبب قساوت قلب، گرفتار تحریف بودند؛ هم تحریف لفظی و هم تحریف معنوی. گاهی الفاظ تورات را به میل خود تغییر می‌دادند و آن را وحی خدا می‌خواندند(بقره/۷۹)، و زمانی تورات را به میل خود تفسیر می‌کردند. تحریف یهودیان، بدترین ستم آن‌ها به دینشان بود؛ زیرا تحریف کتاب خدا، تهمت زدن به اوست، و افترا به خداوند، از بدترین اقسام ظلم است(صف/۷).

تحریف کتاب، گناه ویژه‌ای است که از احبار و رهبان و وابستگان به کلیسه و کلیسا ساخته است و نه از افراد عادی؛ زیرا نظیر گناه دروغ، غیبت و سرقت نیست. راز انتخاب این واژه برای دین‌داران دین‌باز، این است که این گروه، مصداق «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْذِلُكَ عَلَىٰ حَرْفٍ»(حج/۱۷) هستند. کسی که بر لبه‌ی صراط حرکت می‌کند، به اندک رخداد تلخی، به بیراهه می‌رود، و چنین فرد کنارونده‌ای وقتی به اتاق فکر تورات و انجیل دست یافت، برابر حرفه‌ی دینی خود که همان حرف‌مداری یعنی کنارمهوری است، کتاب الهی را کنار می‌زند و به گوشه می‌راند و به زاویه می‌خزاند و منزوی می‌کند، و این همان تحریف کتاب خداست(تسین، ج ۳۲، صص ۱۵۹-۱۶۱). ب/

۱۳. پیامدهای پیمان شکنی

نظام اسلامی، در قبال پیمان شکنان باید سخت‌ترین مواضع را اتخاذ کند. اکنون با پرده برداشتن از عواقب سوء عمل مشئوم پیمان شکنی، دلیل جدیت نظام اسلامی در مقابل پیمان شکنان توضیح داده می‌شود.

نقش بنیادین انسان در تغییر سرنوشت خود و جامعه

خداوند، در ارتباط با افعال بشر، از يك سنت همیشگی و متقن پرده برمی‌دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «خداوند، سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند.»(رعد/۱۱)؛ یا «خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد جز آن‌که آن‌ها خودشان را تغییر دهند.»(انفال/۵۳). بنابراین، نعمت، به سبب استفاده‌ی نادرست، دگرگون و به نعمت تبدیل می‌شود، و تنها خود فرد یا جامعه است که با افعال خود، سبب‌ساز این دگرگونی‌ست.

پیمان شکنی، از جمله‌ی افعال قبیح و ناپسندی‌ست که موجب زوال برخی نعمت‌های الهی می‌شود و پدیدآورنده‌ی نقمات بزرگی‌ست. البته باید توجه داشت که این نقمات، هیچ‌یک کیفر ابتدایی پیمان شکنان نیست؛ یعنی از خداوند عادل، قبیح است که انسان را بدون دلیل به کیفر رساند(بقره/۲۶) و او را مشمول عذاب خود کند. پس این آدمی‌ست که با سوء رفتار و عمل خود، اسباب کیفرش را فراهم می‌آورد. خداوند هرگز گمراهی ابتدایی ندارد؛ بلکه همگان را از درون و بیرون، با عقل و فطرت و با زبان وحی و شریعت هدایت کرده است، و اگر کسی به هدایت‌های الهی پشت کند، خداوند به او مهلت توبه می‌دهد، و چنانچه از این فرصت هم استفاده نکند، او را از لطف خاص خود محروم می‌کند. گمراه کردن(نحل/۹۳) و منحرف کردن(صف/۵) انسان که خداوند به خود نسبت داده است، در حقیقت دریغ کردن و برداشتن لطف خاص هدایت‌پذیری، و در نتیجه، رها شدن انسان به حال خود است که در پی آن سقوط می‌کند و هلاک می‌شود.

مطابق آیه‌ی شریف، آثار و نتایج پیمان شکنی، این‌هاست:

۱. **دوری از رحمت الهی:** از جمله‌ی آثار محتوم پیمان شکنی، دوری از رحمت الهی(لعن خداوند) است؛ تا آنجا که جایگاهی بد در انتظار انسان است(رعد/۲۵) و سرمایه‌ی وجود او نیز از کف می‌رود(بقره/۲۷). سرمایه‌ی وجودی بشر، عقل و فطرت اوست که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند. پس اگر این عقل و فطرت را مدفون کند(شمس/۱۰) و از آن بهره نبرد، هیچ وجه تمایزی میان او و حیوان، گیاه و جماد نیست. مسخ شدن



وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ
فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ
وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ
بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا
كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ
مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِم إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
﴿١٦﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ
ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ
أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا يُخْلِقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

(همچنین) از آنان که گفتند ما نصاری (یعنی)
یاران خدا) هستیم، پیمانشان را گرفتیم؛ پس
آنان بخشی (بزرگ) از آنچه را که متذکر
شده بودند، به فراموشی سپردند؛ پس ما
(نیز) تا روز قیامت میانشان دشمنی و
تنفر انداختیم، و به زودی خداوند آنان را
از اعمالشان آگاه خواهد کرد. ۱۴ ای اهل
کتاب، بی شک پیامبر ما نزد شما آمده است؛
در حالی که بسیاری از آنچه را که از کتاب
(آسمانی تان) مخفی می کردید، آشکار
می کند و از (آشکار کردن) بسیاری (از)
تحریف هایتان) چشم می پوشد. به راستی،
از سوی خدا، نور و کتابی روشنگر برای
شما آمد؛ ۱۵ که خداوند، کسانی را که
از خشنودی اش پیروی کنند، به وسیله ی
آن، به راه های سلامت و سعادت هدایت
می کند، و (این کتاب،) با اجازه (و رضایت)
خدا، آنان را از تاریکی ها خارج می کند و به

نور می رساند و ایشان را به راه راست هدایت می کند. ۱۶ بی شک کسانی که گفتند «الله همان مسیح پسر مریم
است»، کافر شدند. بگو: «اگر خدا مسیح پسر مریم و مادرش و همه ی اهل زمین را هلاک کند، چه کسی می تواند
ذره ای مانعش شود؟ حال آن که فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است، برای خداست. آنچه
بخواهد، می آفریند؛ زیرا خداوند بر هر کاری تواناست.» ۱۷

۱۵ - ۱۶. هادی کیست؟

هادی انسان ضرورت دارد اهلیت هدایت بخشی داشته باشد. منبع هدایت، کسی است که خود نیاز به هدایت ندارد (یونس/۳۵)، و همین طور کسانی که از طرف او مجاز به هدایت اند.

صلاحیت نداشتن علمای اهل کتاب برای هدایت

علمای اهل کتاب، به سبب ضلالت و جهالت های نفسانی، رهبری ناآگاهانه ی خود را بر مردم تحمیل می کردند، و توده ی مردم نیز بدون تحقیق و ناآگاهانه از آنان پیروی می کردند (تسنیم، ج ۲۲، صص ۱۸۰-۱۸۱). آنان، از طرفی برخی از احکام فقهی مانند حکم رجم را مخفی می کردند؛ زیرا اظهار آن را به سود خود نمی دانستند؛ بدین صورت که به پیروان خود می گفتند که مدعی نبوت، اگر حد و حکم زنا ی محصن را رجم ندانست و آن را نفی کرد، از او بپذیرید، و اگر چنین نکرد، نپذیرید (مائدة/۴۱)؛ از طرف دیگر، مشخصات پیامبر ﷺ و شاخصه های رسالت او را که در تورات و انجیل آمده بود (اعراف/۱۵۷) نیز پنهان کردند؛ در حالی که خداوند، پیامبر ﷺ را چنان روشن به ایشان شناسانده بود که او را مانند فرزندان خود می شناختند (بقره/۱۴۶). پس آنان در تطبیق علایم نبوت بر حضرت رسول ﷺ مشکلی نداشتند؛ اما آن حقایق را نادیده می گرفتند و پنهان می کردند. پیامبر ﷺ اما با آنان احتجاج می کرد، و آنچه را که نفی می کردند، اعم از احکام و حکم و شاخصه های رسالت خود، تبیین می فرمود و به آنان یادآوری می کرد که اگر نمی پذیرید، کتاب خود را بیاورید (آل عمران/۹۳). اکنون آیا می توان به این افراد برای پذیرش ره نمودهای به ظاهر هدایتگرانه شان اعتماد و اطمینان داشت یا نه؟ اگر جواب منفی است، که قطعاً چنین است، پس هدایتگر حقیقی کیست؟

نور؛ منبع هدایت

خداوند، در آیات شریف، نور و کتاب را منبع هدایتگری معرفی فرموده است. در باره ی مصداق نور، نظریات مختلفی هست. برخی، مراد از نور را حضرت پیامبر ﷺ

دانسته اند (ترجمه ی مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۵۴)؛ بعضی، نور را اسلام، و کتاب را قرآن تلقی کرده اند (تفسیر کبیر، مج ۶، ج ۱۱، ص ۱۹۴)؛ و علامه طباطبایی، نور را قرآن، و کتاب را تفسیری بر آن می داند (ترجمه ی المیزان، ج ۵، ص ۳۹۸)؛ اما می توان در یک نگاه کلی گفت که نور بالذات و منبع حقیقی هدایت، فقط خدای سبحان است (نور/۳۵)، و کتاب های آسمانی و نیز انسان های کامل، آیات نورانی الهی اند (تسنیم، ج ۲۲، ص ۱۸۵)؛ همان گونه که خطاب به حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) عرض می کنیم: «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره». (مصباح المتجهد، ص ۷۸۸)؛ همین طور در زیارت جامعه ی کبیره می خوانیم: «خلقکم الله انواراً». (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳). بنابراین، هدایتگران حقیقی انسان ها، قرآن و انسان های کامل اند یعنی پیامبر ﷺ و امامان معصوم (علیهم السلام) هستند.

شاخصه های هدایتگری

هدایتی که از آن سخن گفته شد، این شاخصه ها را دارد:

۱. حقیقت هدایت، قائم به خداوند است. خداوند نیز هدایت را در عین این که به قرآن و به رسول خود نسبت می دهد، به خود نیز مربوط می داند. پس به پیامبر ﷺ می فرماید: «تو نمی توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی خداوند، هر کس را که بخواهد، هدایت می کند، و او از هدایت یافتگان آگاه تر است.» (قصص/۵۶). بنابراین، آیات نورانی خداوند (قرآن و انسان های کامل)، سبب های ظاهری هدایت اند که خدای متعال، ایشان را برای احیای امر هدایت مسخر فرموده است؛
۲. کسانی از هدایت خداوند بهره مند می شوند که پیرو رضایت و خوشنودی او باشند؛ ۳. هدایت در اینجا به معنای رساندن به مقصد است و نه به معنای نشان دادن راه، و آن این است که خداوند، پیروان رضوان خود را الف. وارد در راهی از راه های سلام خود کند. راه سلام، راه سالم و تهی از انحاء شقاوت ها و محرومیت هایی است که امر سعادت زندگی دنیایی و آخرتی بشر را مختل می کند (ترجمه ی المیزان، ج ۵، صص ۴۰۰-۴۰۱)؛ ب. نه تنها از جهنم نجات می دهد و به بهشت می برد، بلکه ایشان را نورانی می کند؛ ج. به صراط مستقیم هدایت می کند. / ب



وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ يٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَآءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۚ فَقَدْ جَآءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يُقَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِىكُمْ أَنبِيَآءَ وَجَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَءَاتٰكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعٰلَمِينَ ﴿٢٠﴾ يُقَوْمِ ادْخُلُوا ٱلْأَرْضَ ٱلْمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِى كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰٓ أَدْبَارِكُمْ فَتَقْصِلُوا خُسْرَىٰ ۚ ﴿٢١﴾ قَالُوا يٰمُوسَىٰ إِنَّ فِىهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا لَدْخُلُوتٌ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ ٱلْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غٰلِبُونَ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

یهودیان و مسیحیان گفتند: «ما (همچون) پسران خدا و دوستان اویم.» بگو: «پس چرا شما را به سبب گناهان تان عذاب می‌کند؟» بلکه شما (هم) بشری از جمله‌ی آفریدگان او هستید. هر که را بخواهد، می‌آمزد، و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند. (آری،) فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، برای خداست، و بازگشت (همه)، تنها به سوی اوست. ۱۸ ای اهل کتاب، بی‌شک پیامبر ما نزد شما آمده است؛ در حالی که در دوران جدایی افتادن میان پیامبران، (حقیقت را) برایتان روشن می‌کند؛ تا مبادا (در قیامت) بگویید «هیچ مژده‌دهنده و هشداردهنده‌ای نزد ما نیامد»؛ که گفته خواهد شد: عذر نیاورید؛ بی‌شک مژده‌دهنده و هشداردهنده‌ای نزدتان آمد. خداوند بر هر کاری تواناست. ۱۹ زمانی (را یاد کن) که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را

که بر شما ارزانی کرد، به یاد آورید؛ هنگامی که در میان‌تان پیامبرانی قرار داد و شما را حاکمان و صاحبان اختیار (خود) قرار داد و چیزهایی به شما داد که (تا کنون) به هیچ‌یک از جهانیان نداده است؛ ۲۰ ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خدا برای (اسکان) شما مقرر کرده است، وارد شوید و به (وضع) گذشته‌تان بازنگردید؛ که زیان‌کار خواهید شد.» ۲۱ گفتند: «ای موسی، در آنجا مردمی گردنکش و زورگو هستند، و تا زمانی که از آنجا بیرون نروند، ما وارد آن نخواهیم شد. اگر بیرون رفتند، ما وارد می‌شویم.» ۲۲ دو تن از کسانی که (از مخالفت با خدا) می‌ترسیدند (و) خدا به آن دو نعمت (ایمان) بخشیده بود، گفتند: «ناگهانی بر آنان یورش برید (و) از آن دروازه بر آنان وارد شوید. همین که وارد آن شوید، پیروز خواهید شد، و اگر ایمان دارید، فقط بر خدا توکل کنید.» ۲۳

دارای ایمان و عمل صالح باشد و نه مسلمان شناسنامه‌ای و اسمی. هر کس، در عصر خود، هماهنگ با حجت آن عصر، به وحی معتقد بود و بدان عمل کرد، جزء اولیای خداست و عملش صالح است (بقره/۶۲). هیچ‌کس با آرزو و تمنیات خود عاقبت به خیر نمی‌شود؛ بلکه حسن فاعلی یعنی ایمان و حسن فعلی یعنی عمل صالح لازم است (نساء/۱۲۳-۱۲۴).

۲. اگر حقیقت خود را بنگرید، مدعی فرزند و محبوب بودن خدا نمی‌شوید؛ زیرا شما با دیگران تفاوتی ندارید و با همان خطوط کلی که سایر افراد، گروه‌ها و جمعیت‌ها ارزیابی می‌شوند، سنجیده می‌شوید، و هیچ‌ک از افراد بشر از دیگری جز به تقوا برتر نیست.

نوع‌شناسی فرزند قائل شدن برای خدا

افزون بر آنچه در آیهی شریف ذکر شد، دو نوع دیگر از فرزند قائل شدن برای خداوند در قرآن طرح شده که خداوند به آن‌ها نیز پاسخ مناسبی داده است: ۱. مشرکانی که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند. خداوند از دو راه این سخن گرافه را باطل کرده است: الف. خدا، هستی محض، منزّه از داشتن همسر و فرزند، و مبرا از کار جسمانی و مادیست؛ ب. فرشتگان نیز منزّه از آن‌اند که پدر و مادر داشته و مؤنث یا مذکر باشند. فرشته، نه مرد است و نه زن. جسمانی مادی نیز نیست؛ بلکه حقیقت مجرد است؛ ۲. یهود که عزیر، و نصاری که عیسی مسیح علیه السلام را فرزند خدا می‌دانند. پاسخ سخن کفرآلود آنان نیز این است که خدا منزّه از کارهای مادی و جسمیست. او از هر نقص و عیب طبیعی مرست، و انبیا، از جمله عزیر و مسیح، مخلوق خدا هستند و حیات و ممات آن‌ها در اختیار اوست (تسینم، ج ۲۲، صص ۲۰۸-۲۲۰).

حکومت حکمت

همه‌ی انسان‌ها، تحت حکومت الهی‌اند، و کسی را امکان خارج شدن از این حکومت نیست (صحیفه‌ی علویه، ص ۱۹۷)؛ لکن مشیت خدا، برابر حکمت اوست. بنابراین، حکیمانه عذاب می‌کند یا می‌آمرزد. اهل کتاب نیز مملوک خداوند و با دیگران تفاوتی ندارند. از همین رو خداوند خطاب به حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ای عیسی، پادشاهی، برای من و به دست من است، و من مالک هستم. پس اگر مرا اطاعت کنی، تو را داخل بهشت می‌کنم و در جوار صالحان قرار می‌دهم. ای عیسی، به ستم‌کاران بنی‌اسرائیل بگو: صورت‌های خودتان را شستید؛ در حالی که قلوب خود را آلوده و پلید کردید. خودتان را برای مردم دنیا معطر می‌کنید؛ ولی بواطن شما در مقابل من چون اجساد مردگان بوگرفته است (تفسیر روشن، ج ۷، ص ۲۴). / ب

۱۸. رابطه‌ی محبت میان خدا و خلق؛ در مدار ایمان

یهودیان و مسیحیان، از آن رو که خود را نژاد برتر می‌پندارند، خویشی را فرزندان و دوستان خداوند می‌خوانند. البته این رابطه را از باب تکریم و تشریف خود طرح کرده‌اند؛ نه آن‌که تکویناً چنین اعتقادی داشته باشند که مانند سایر افراد عادی که پدری دارند، خداوند، پدر آنان است. ایشان، غضب خداوند بر خودشان را مانند غضب پدر بر فرزندش دانسته که به‌زودی از بین می‌رود (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۲۵۹). بنابراین قائل‌اند که ما نسبت به خدای متعال، چون شاه‌زادگان‌ایم که در صفی جدای از صف رعیت قرار دارند و به امتیاز قرب به درگاه سلطان ممتازند؛ امتیازی که اقتضا دارد با آنان معامله و رفتاری غیر آن رفتاری شود که با رعیت می‌شود؛ تا آنجا که نسبت به قوانین و احکام جاری در بین مردم، افرادی استثنایی تلقی شوند و آن قوانین در بین آن‌ها اجرا نشود و در نهایت مصون از عذاب و عقاب باشند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۴۰۶).

قرآن کریم، اصل ارتباط تشریفی با خداوند را امضا و بدان تشویق می‌کند؛ لکن معیار ارزش و وسیله و راه این ارتباط را تقوا می‌شمرد و برای هیچ‌یک از اقوام و ملل، کرامت خاص و محبوبیت ویژه‌ای نمی‌پذیرد (حجرات/۱۳).

ابطال ادعای یهود و نصاری

خداوند، داعیه‌ی یهود و نصاری را با استدلال‌هایی ابطال می‌کند و می‌فرماید:

۱. اگر شما محبوب و مقرب خدا بودید، نمی‌بایست معذب می‌شدید، و چون معذب می‌شوید، پس محبوب و مقرب نیستید؛ خواه عذاب دنیایی باشد و خواه عذاب اخروی. این استدلال، تام خواهد بود: الف. عذاب دنیایی آنان، مسخ شدن و چون میمون و خوک در آمدن (بقره/۶۵) و همین‌طور تسلط ستمگران بر آنان است. ب. عذاب اخروی نیز چیزیست که آنان خود بر آن شهادت داده و اقرار کرده‌اند؛ آنجا که گفته‌اند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی به ما نخواهد رسید.» (بقره/۸۰).

البته برخی برای رد این استدلال گفته‌اند که مسلمانان نیز در طول تاریخ عذاب شده‌اند؛ با این‌که خود را محبوب خدا می‌دانند. در جواب باید گفت که شکست‌های ظاهری و مصیبت‌هایی را که بر سر مسلمانان آمده است، باید از جنس آزمون شمرد و نه عذاب. از همین رو خداوند، ایشان را محبوب خود و امیدوار به رحمتش معرفی می‌کند (آل عمران/۱۳۹-۱۴۱؛ نساء/۱۰۴)؛ ضمن این‌که مسلمانان نیز مانند یهودیان و مسیحیان، نژاد برتر نیستند؛ بلکه کرامت و برتری، از آن مسلمانانست که



(ولی آنان) گفتند: «ای موسی، تا زمانی که آنان در آنجا هستند، هرگز وارد آن نخواهیم شد. بنابراین، تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید. ما همین جا نشسته ایم.»

۲۴ (موسی) عرض کرد: «پروردگارا، من فقط اختیار خود و برادرم را دارم. بنابراین، میان ما و این مردم نافرمان جدایی انداز.»

۲۵ (خداوند) فرمود: «چهل سال (ورود و اسکان در) آنجا بر آنان ممنوع می‌شود؛ در حالی که در (بیابان) آن سرزمین، سرگردان خواهند بود. پس به سبب (سرنوشت) این جمعیت نافرمان، اندوهگین مباش.»

۲۶ داستان دو پسر آدم را به درستی (و بدون نقص) برایشان بازگو کن؛ هنگامی که (هر یک) کاری را برای نزدیک شدن به خدا کردند، و از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل از روی حسد) گفت: «حتماً تو را خواهم کشت.» (هابیل) گفت: «(من تقصیری ندارم؛) خدا فقط از

قالوا یموسیٰ اِنَّآ نَدْخُلُهَا اَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاهْذَبْ
اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هُنَا قُعُودٌ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ
اِنِّیْ لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِیْ وَآخِیْ فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ
الْفٰسِقِیْنَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً
یَتِیْهُوَ فِی الْاَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلٰی الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ ﴿٢٦﴾
وَاطَّلَ عَلَیْهِمْ نَبَا ابْنِیْ اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ
مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاُخَرِ قَالَ لَاقْتُلْتَنكَ قَالَ
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ ﴿٢٧﴾ لَنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ يَدَكَ
لِتَقْتُلْنِیْ مَا اَنَا بِبَاسِطٍ یَدَیْ اِلَیْكَ لَاقْتُلْتَنكَ اِنِّیْ اَخَافُ اللّٰهَ
رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿٢٨﴾ اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ تَبَايَسَیْ وَ اِثْمُكَ فَتَكُوْنَ
مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ وَ ذٰلِكَ جَزَاُ الظّٰلِمِیْنَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ
لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخِیْهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ﴿٣٠﴾
فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا یَحْتِثُ فِی الْاَرْضِ لِیُرِیْهِ کَیْفَ یُوَارِی
سَوَءَ اَخِیْهِ قَالَ یُوَیْلَتِیْ اَعْجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا
الْغُرَابِ فَاُوَارِیْ سَوَءَ اَخِیْ فَاَصْبَحَ مِنَ التّٰدِمِیْنَ ﴿٣١﴾

پرهیزکاران می‌پذیرد؛» ۲۷ بی‌شک اگر تو دست به کشتن من بگشایی، من دست به کشتن تو نخواهم زد؛ زیرا من از خداوند که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم. ۲۸ من می‌خواهم که (بار) گناه من و (بار) گناه خودت را به دوش بکشی و در نتیجه، از دوزخیان شوی. (آری)، کیفر ستم‌کاران چنین است. ۲۹ نهاد (آلوده‌ی) او، کشتن برادرش را برایش آسان و زیبا جلوه داد، و او را به قتل رساند و (بدین ترتیب)، از زیان‌کاران شد. ۳۰ پس (چون نمی‌دانست با جسد برادرش چه کند)، خدا، کلاغی را که (برای دفن چیزی) در زمین کند و کاو می‌کرد، فرستاد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. او گفت: «وای بر من! آیا نتوانستم مانند این کلاغ باشم تا جسد برادرم را (در خاک) پنهان کنم؟!» آنگاه از پشیمانان شد. ۳۱

۲۶. تعامل امت‌ها و اولیای الهی

قرآن کریم، داستان مکرر مواجهه‌ی امت‌ها با حجج الهی را بارها در قالب قصص انبیاء علیهم‌السلام نقل کرده است. مؤلفه‌ی ثابت این حکایات، انکار و دشمنی مخالفان، و دیرباوری و تبعیت نکردن گروندگان است. در اینجا، اشاره‌ای به بخش اخیر می‌شود که بیشتر در ماجراهای بنی‌اسرائیل انعکاس یافته است: بنی‌اسرائیل، به واسطه‌ی زحمات حضرت موسی علی‌السلام و به برکت رسالت ایشان، از نکبت و خواری عظیمی نجات یافتند: «فرعون در زمین برتری‌جویی کرد ... پسرانشان را سر می‌برد و زنانشان را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت ...» (قصص/۴). نجات آنان، با تدبیرهای حضرت و معجزه‌ی الهی شکافته شدن دریا تحقق یافت: «به‌راستی ما بنی‌اسرائیل را از عذاب ذلت‌بار رهایی بخشیدیم.» (دخان/۳۰). آنان اما همواره چنین بهانه‌جویی و مخالفت می‌کردند:

۱- «بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. در راه، به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان با خضوع گرد آمده بودند. به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده؛ همان‌گونه که آن‌ها معبودانی دارند. گفت: شما جمعیتی هستید که جهالت می‌ورزید.» (اعراف/۱۳۸)؛ جهالت درخواست قرار دادن بت، بلافاصله پس از آن‌همه لطف الهی و آن معجزه‌ی بزرگ! با توجه به فطری بودن اساس خداشناسی در وجود همه‌ی انسان‌ها، بت‌پرستی حتی منهای تعالیم انبیاء علیهم‌السلام، خلاف عقل و فطرت است؛ اما آنان در کنار پیامبر خدا علی‌السلام، بت طلب کردند؛ همچنان‌که برگزیدگان‌شان، در ماجرای دیگری، رؤیت خدا را مطالبه کردند (ن.ک: بقره/۵۵ و ۵۶).

۲. نمونه‌ی دیگر، ماجرای مفصل گاو بنی‌اسرائیل است که پس از سؤالات متعدد بیجا و بهانه‌جویانه از مشخصات گاوی که قرار بود ذبح کنند، در مرحله‌ی پایانی، با بی‌حرمتی به پیامبر خدا علی‌السلام گفتند: «الآن حق مطلب را به‌جا آوردی.» (بقره/۷۱)؛ چنان‌که گویا، آن حضرت، پیش از آن، سخنان نابجایی فرموده است. در همین آیه نیز قرآن کریم می‌فرماید: «پس آن (گاو) را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که نکنند.»

۳. گوساله‌پرست شدن آنان در پی فتنه‌ی سامری و غیبت سی‌روزی پیامبرشان که ده روز تمدید شد، از ماجراهای شگفت‌انگیز قرآنی‌ست. این در حالی بود که هارون علی‌السلام، خود پیامبر خدا و جانشین حضرت موسی علی‌السلام در میانشان بود.

۴. آیه‌ی شریف نیز یکی از جلوه‌های نافرمانی آنان است. پیامبر خدا علی‌السلام دستور ورود به سرزمین مقدس را می‌دهد که متضمن پایداری و مجاهدت است؛ اما آنان پاسخ می‌دهند: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید؛ ما همین جا نشستیم.» (آیه‌ی ۲۴)؛ رسول خدا اما چنان در میان آنان غریب است که به خدایش چنین شکوه می‌کند: «پروردگارا، من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم.»؛ و درخواست می‌کند: «میان ما و این جمعیت گنه‌کار جدایی بیفکن.» (آیه‌ی ۲۵). در نتیجه، خداوند متعال، آنان را مجازات می‌کند، و هر چه حرکت می‌کنند، فاصله‌ی چندان زیادی طی نمی‌شود. پس چهل سال در بیابان سرگردان می‌مانند. بر اساس روایات، حضرت موسی علی‌السلام و حضرت هارون علی‌السلام هر دو در این مدت از دنیا می‌روند.

مجازات‌های الهی؛ نتیجه‌ی کفران نعمت هدایت

بدیهی‌ست که نعمت بزرگ، امتحان دشوار نیز در پی دارد. والاترین نعمت، هدایت است. قرآن کریم در باره‌ی بنی‌اسرائیل فرموده است: «ما آنان را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم (و برتری دادیم) و نشانه‌هایی (از قدرت خویش) را به آن‌ها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود.» (دخان/۳۲ و ۳۳). همین قوم، هنگامی که در زمان حضرت عیسی علی‌السلام از ایشان مائده‌ی آسمانی طلب کردند، «خداوند فرمود: من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر شود، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم.» (مائده/۱۱۵). اهمیت این حادثه، بی‌گمان خود مائده نبوده؛ بلکه آیت و نشانه بودنش برای تفضل الهی که جنبه‌ای هدایتی و یقین‌افزا داشته، مورد نظر بوده است؛ همچنان‌که ضمن درخواست‌شان گفتند: «می‌خواهیم از آن (غذا) بخوریم و دل‌های ما آرامش یابد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم.» (مائده/۱۱۲). همین جهت، موجب تهدید سخت بعدی‌ست که بارها در قرآن تکرار شده است: «از بنی‌اسرائیل بپرس: چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم، و هر کس نعمت خدا را - پس از آن‌که برای او آمد - [با کفران] بدل کند، خدا سخت کیفر است.» (بقره/۲۱۱).

طبعاً نقل چنین ماجراهایی در قرآن، برای عبرت‌گیری امت اسلام بوده و نه برای حکایت‌پردازی. این به معنای هشدار دادن به مسلمانان برای توجه به نعمت هدایت و کفران نورزیدن نسبت به آن است؛ نعمتی که برای این امت به‌روشنی تجلی یافت (ن.ک: توضیحات آیه‌ی آخر سوره‌ی نکاح).



مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ
 نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
 النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ
 جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَتَتْ كَثِيرًا
 مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣١﴾ إِنَّمَا
 جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي
 الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ
 وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ
 لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 ﴿٣٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا
 أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَآتَتْ
 لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ
 عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

از این رو بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که هر
 کس، شخصی را بدون این که حق قصاص
 داشته باشد، یا (این که آن شخص) در زمین
 تبه کاری کرده باشد، بکشد، چنان است که
 (گویی) همه ی مردم را کشته است، و هر
 کس به شخصی حیات بخشد (و او را از
 مرگ نجات دهد)، چنان است که (گویی)
 همه ی مردم را زنده کرده است. مسلماً
 پیامبران ما، معجزات و نشانه هایی روشن
 برایشان آوردند؛ و (لی) پس از آن، بیشترشان
 در زمین زیاده روی کردند. ۳۲ کیفر کسانی
 که با خدا و پیغمبرش می جنگند و برای
 (ایجاد) فساد در زمین می کوشند، فقط این
 است که به شدت کشته شوند، یا بر درخت
 یا چوب بلندی محکم بسته شوند، یا دست
 و پاهایشان بر خلاف جهت یکدیگر بریده
 شود، یا از سرزمین (خود) تبعید شوند. این
 چنین است که در دنیا، خفت و خواری، و

در آخرت، عذابی بزرگ خواهند داشت؛ ۳۳ مگر کسانی که پیش از دست یابی شما به آنان توبه کنند. بدانید
 که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۳۴ ای مسلمانان، خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید و
 وسیله ای (برای تقرب) به او بجوئید و در راهش تلاش کنید. باشد که به خواسته (های دنیا و آخرت) خود دست
 یابید. ۳۵ اگر کافران هر آنچه را که در زمین است و (بلکه) دو برابر آن را داشته باشند تا به عوض رهایی از
 عذاب روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد و عذابی دردناک خواهند داشت. ۳۶

۳۵. امر قرآن به وسیله جستن برای تقرب به خدا

نظام عالم، تکویناً و تشریعاً، نظام اسباب، وسایل و وسایط است. این امر، در عالم تکوین و نظام خلقت بسیار روشن است. خدای متعال برای اهداف و نتایج گوناگون، اسبابی قرار داده که مدار زندگی روزمره‌اند: غذا برای سیر شدن؛ آب برای سیراب شدن؛ و دارو برای شفا. هرچند بر اساس روایات، «خداوند ابا دارد که امور عالم را جز از طریق اسباب به جریان درآورد» (کافی، ج ۱، ص ۱۸۳)، این بدان معنا نیست که خدای متعال، محکوم این نظام اسباب و نیازمندش باشد؛ بلکه آن را خود به حکمت بالغه‌اش چنین قرار داده است. چنین نیست که خداوند برای شفای بیمار، محتاج چیزی از جمله دارو باشد. او می‌تواند هر امری را بدون هر سببی مقرر فرماید یا اسباب را از نظام جاری خارج کند؛ چنان‌که آتش را بر پیامبرش، ابراهیم خلیل علیه السلام، سرد و دل‌پذیر قرار داد. با این حال، برپایی نظام سبب و مسبب، اراده‌ی الهی در این نظام خلقت است.

در نظام تشریع نیز سلسله‌ی اسباب و وسایل به نحو دیگری برپاست. مناسک و اعمال عبادی، وسایل تقرب بندگان به خداوند. در آیه‌ی ۳۵ این سوره، بر این نکته تأکید شده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بپرهیزید و برای تقرب بدو وسیله بجوئید». مصداق وسیله در این آیه‌ی شریف، هر چیزی است که بنده را به خدا نزدیک کند. این مفهوم، یعنی «وسیله‌گزیدن برای تقرب به خداوند»، روح توسل به اولیای الهی نیز هست؛ یعنی - بنا بر دستورهای شرعی مربوط - کارهایی از قبیل محبت‌ورزی به ایشان، زیارت، برپایی مجلس به نام و یاد آنان و امثال این‌ها، وسیله‌هایی برای تحصیل قرب الهی‌ست.

دفع یک شبهه: استناد به نزدیکی خداوند، برای نفی توسل به اولیا

گاه با استفاده از سخن حقی برای رسیدن به نتیجه‌ای باطل گفته می‌شود که چون خداوند به انسان بسیار نزدیک، با او مهربان، شنوا و اجابت‌کننده است، نیاز (یا جواز) نداریم که به بندگان خدا متوسل شویم. اگر این سخن صحیح بود، خداوند نمی‌بایست هیچ وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خود قرار می‌داد؛ چون وسیله، هر چه باشد، غیر خدا و از او به ما دورتر است؛ اما می‌بینیم که خدا وسایلی برای این ارتباط قرار داده است.

شبهه‌ی مذکور، مانند این سخن غلط است که «خداوند از رگ گردن به ما نزدیک‌تر و همه‌جا هست؛ پس چرا برای عبادت او باید به حج برویم؟». در این اشکال، این پیش‌فرض غلط، مبنا قرار گرفته که رفتن به حج، بدین معناست که خداوند در شهر و دیار انسان در دست‌رس نیست؛ یا دسترسی به او، در مکه بیشتر و بهتر است. پس با این فرض، به حاجی می‌گویند: مگر خدا در شهر خودت نبود که به مکه دنبالش آمده‌ای؟ پاسخ، همان غلط بودن فرض است. هیچ مسلمانی گمان نمی‌کند که خداوند در غیر مکه یافتنی نیست؛ بلکه انگیزه‌ی حج، امتثال امر الهی‌ست. به تعبیر دیگر، خدایی که از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است، به او امر کرده که حج به جا آورد. در اشکال مذکور نیز به‌غلط تصور شده که کسی که به اولیای الهی توسل می‌کند، معتقد است که دسترسی به آنان، راحت‌تر از خداوند است؛ یا آنان، مهربان‌تر، شنواتر یا اجابت‌کننده‌تر از خدای متعال‌اند! این، اتهامی بیش نیست. توسل به اولیای الهی، امتثال امر خداوند است. ذیل آیه‌ی سوره‌ی نساء (ص ۸۸)، نمونه‌ای از اوامر الهی در باب توسل شرح شده است. از این قبیل اوامر، در آیات و روایات متواتر فراوان آمده؛ که باید در جای خود طرح شود.

حکمت‌های قرار دادن وسایل

البته این اوامر الهی در عباداتی مانند حج یا توسل به اولیایش، حکمت‌هایی دارد. مثلاً در این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، به حکمتی در حج اشاره شده است: «آیا نمی‌بینید خداوند انسان‌ها را از زمان آدم تا آخرین آنان در این جهان، با سنگ‌هایی که نه زیان می‌رسانند و نه نفع می‌بخشند، نه می‌بینند و نه می‌شنوند، آزموده است؟ آن‌را خانه‌ی محترم خود قرار داده... سپس آن را در پرسنگ‌لاخ‌ترین مکان‌ها و بی‌گانه‌ترین نقاط زمین و کم‌فاصله‌ترین دره‌ها قرار داد...» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲).

در توسل نیز حکمت‌هایی مانند آزمودن «تواضع اشخاص نزد اولیای الهی» وجود دارد. این، همان امتحان فرشتگان و ابلیس با حضرت آدم علیه السلام است که ابلیس در آن مردود شد. دیگر آن‌که خداوند دوست دارد اولیایش بلندآوازه شوند. مناسک حج، این موضوع را به‌روشنی می‌نماید. ذکر نام حضرت ابراهیم علیه السلام به انگیزه‌ی ذکر نماز طواف («از محل ایستادن ابراهیم، برای خود جای نماز اختیار کنید.» (بقره/۱۲۵))، یادآوری یک بانوی مؤمن و فداکار در سعی بین صفا و مروه، و توسل به اولیای الهی، همچنین موجب ارتباط روحی قوی‌تر با آنان و زمینه‌ساز سرمشق گرفتن بیشتر از ایشان می‌شود. /م



آرزوی بیرون آمدن از آتش را دارند، و از آن بیرون نخواهند آمد، و عذابی همیشگی خواهند داشت. ۳۷ (بخشی از) دو دست مرد سارق یا زن سارق را قطع کنید؛ تا کفیری در برابر عملشان (و) مجازاتی از سوی خدا باشد. خداوند، شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۳۸ هر که پس از ستم‌کاری‌اش توبه و (خود را) اصلاح کند، خدا توبه‌ی او را می‌پذیرد. خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۳۹ آیا ندانسته‌ای که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین فقط از آن خداست؟ (خدا) هر کس را بخواهد، (بر طبق عدالتش) عذاب می‌کند، و هر کس را بخواهد، (بر اساس لطفش) می‌آمرزد، و خدا بر هر کاری تواناست. ۴۰ ای پیامبر، مبدا آنان که با شتاب و رغبت در (وادی) کفر می‌افتند، تو را اندوهگین کنند؛ هم‌آنان که به زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم.»؛ در

یُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخُرُجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَانِكَ لَا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

حالی که دل‌هایشان ایمان نیاورده است؛ و (نیز) یهودیان که بسیار به سخنان دروغ (علمایشان) گوش می‌دهند و سخنان گروه دیگری را که نزد تو نیامده‌اند، به‌خوبی می‌پذیرند. سخنان (الهی و احکام) را پس از قرار گرفتن در محل‌های (اصلی) خود تغییر می‌دهند (، یا بد تعبیر می‌کنند). (بزرگان‌شان به آنان) می‌گویند: «اگر (از سوی پیامبر اسلام، مانند) نظر ما به شما داده شد، آن را بگیرید، و اگر به شما داده نشد، (از آن حکم) دوری کنید.» (آری)، اگر خدا بخواهد کسی را سرافکنده و عذاب کند، نمی‌توانی دژه‌ای از (عذاب) خدا را از او دفع کنی. آنان، کسانی هستند که خدا نمی‌خواهد دل‌هایشان را پاک کند. در دنیا، خواری و رسوایی، و در آخرت، عذابی بزرگ خواهند داشت. ۴۱

نیست، و همان‌گونه که خدا بر اساس عزت و حکمت، این فرمان را صادر کرده، مجریان حدود الهی نیز که در احکام قهری مظهر خدای عزیزند، باید حدود الهی را بدون رعایت رحم عاطفی اجرا کنند. خداوند، این عدم گذشت عاطفی را در آیه‌ی مربوط به حد زنا (نور/۲) روشن‌تر تبیین فرموده است. خدایی که نسبت به خلق، قهر صادق و غضب لازم دارد و برای اجرای احکام و حدود الهی گذشت ندارد، به مؤمنان نیز می‌فرماید که به این خلق الهی متصف باشند و در امور دینی گذشت عاطفی نکنند. گرچه در امور شخصی، راه گذشت باز است، و اهل ایثار، ستوده شده‌اند (حشر/۹)، حکم و قانون خدا، تنها در اختیار خداست و نه شخص خاص؛ و کسی مجاز به گذشت از آن نیست.

مجازات اسلامی؛ خشونت یا رحمت؟

افرادى حدود اسلامى را خشونت‌بار و غیرانسانى و مخالف با حقوق بشر تلقى می‌کنند و بر تعطیل آن حکم می‌دهند. در پاسخ بدین انگاره، ذکر چند نکته ضرورت دارد: ۱. هر سارقى، مشمول این حکم یعنى قطع ید می‌شود؛ ۲. شروط خاص اثبات حکم در اسلام، دایره‌ی کسانى را که مشمول این حکم می‌شوند، کوچک می‌کند؛ ۳. يك حکم اسلامى باید در منظومه‌ی احکام الهى دیده شود و نه فردى و جزء‌نگرانه. هنگام داوری و ارزیابى باید تمام جوانب احکام را در نظر گرفت، و از قضا همین نگاه، عامل ایجاد عدالت اجتماعى، تحقق تربیت عمومى در اجتماع و افزایش آگاهی و بصیرت جمعى‌ست؛ ۴. عامل افزایش آمار دزدى در سطح اجتماع، همین بی‌توجهى و اعتنا نکردن به حدود الهى و مجازات اسلامى‌ست (تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۳۷۷-۳۷۸). ابوالعلائی مَعَرِّی ملحد در همین باب می‌گوید: دستى که ديه‌ی آن پانصد دینار است، چرا برای يك ربع دینار بریده می‌شود؟ سید مرتضى علم‌الهدى در پاسخ می‌گوید: عزت امانت، آن دست را گران‌قیمت کرد، و ذلت خیانت، بهای آن را کاست. فلسفه‌ی حکم خدا را بدان (روح‌المعانی، ج ۳، ص ۳۰۴).

خداوند نیز حدود گناهان را دست‌مایه‌ی نکول قرار داده است. نکول، برگشتن از برنامه‌ای‌ست که مقتضى و امکان ادامه و تثبیت آن وجود دارد؛ البته برای عقوبت کردن و در مضیقه قرار دادن (تفسیر روشن، ج ۷، ص ۶۸). اگر این حدود نباشد، کسى از ارتکاب گناه نکول نمی‌کند؛ نه فرد گناه‌کار و نه کسانى که در آینده قصد گناه دارند، و صدا البته که همین امر، از مراتب‌ى عالی رحمت الهى بر بشریت است. / **مرکز طبع و نشر قرآن کریم**

۳۸. اجرای حدود الهی؛ ضامن امنیت فردی و اجتماعی

در باب ماهیت حدود الهی، شروط تحقق آن، متولى اجرای آن و ... نکات زیادى گفتنی‌ست که بررسی آن‌ها، هم پرده از فلسفه‌ی این حدود برمی‌دارد و هم مخاطبان این حدود را آماده‌ی اجرای آن و پذیرنده‌ی نتایج آن می‌کند. البته باید توجه داشت که آیه، در باب بریدن دست سارق اجمال دارد و تفصیل آن را باید از سنت اقتباس کرد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۹).

شروط اجرای حد سرقت

در روایات، شروطی از جمله بلوغ دزد، عقل و حریت او، به حد نصاب رسیدن مال مسروق، سال گرسنگی و قحط نبودن، حرز و حفاظ مناسب داشتن مال، و ... برای اجرای حد سرقت بیان شده و در کتب فقهی آمده است.

متولى اجرای حدود الهی

خداوند، برای آیاتى که حدود الهى را بازگو می‌کنند، متولى اجرا معین کرده است، از این رو حضرت رسول ﷺ که آیات قرآن در عصر حضور او نازل شده‌اند، متولى این حدود و ولّى مردم است. توضیح این‌که قانون دینى خداوند، هم ولّى دارد و هم متولى. تنها ولّى احکام یعنى ولّى دین، خدای سبحان است که مجاز به نفی و اثبات، کم‌وزیاد کردن و تخصیص و تقبید است، و جز او هیچ‌کس ولّى دین نیست، و انبیاء ﷺ، اعمال ولایت خدا را به دیگران ابلاغ می‌کنند. اما متولى دین و مسئول اجرای حدود الهى نیز منصوبان خدا هستند؛ یعنى در عصر پیغمبر ﷺ، خود ایشان، و در عصر ائمه اهل‌بیت، آن حضرات، و در عصر غیبت امام زمان ﷺ، جانشینان خاص و سپس منصوبان عام او (فقهائى جامع‌الشروط) هستند، و اگر در جایى فقیه جامع‌الشروطى نباشد، از باب حسبه، مؤمنان عادل، و چنانچه ایشان نیز نباشند، مؤمنان فاسق، متولى‌اند (تسним، ج ۲، صص ۴۳۴-۴۳۷). بنابراین در هیچ حالى حدود الهى به سبب نبود متولى تعطیل ندارد.

اجرای قاطعانه‌ی حدود؛ خواست شارع مقدس

اسمى حسنائى که خداوند در پایان آیات طرح می‌فرماید، ضامن محتوای همان آیه است: آیه‌ای که به خشونت فرمان می‌دهد، در پایانش، اسمای قهری خداوند مانند عزیز بودن ذکر می‌شود، و آیه‌ای که به مهر دستور می‌دهد، در پایان آن، اسمای لطفی الهی می‌آید. در پایان حکم قطع دست سارق، وصف عزت یعنى نفوذناپذیری خداوند بیان شده است تا دانسته شود که اجرای حکم سرقت، جای مهربانى کاذب



سَمِعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْلُونَ لِّلْسُحْرِ ؕ فَإِن جَاءَوكَ
فَاحْكُم بَيْنَهُم أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ؕ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ
فَلَن يَضُرَّوكَ شَيْئًا ؕ وَإِن حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ
وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ
ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَةَ
فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ اتَّخَذُوا
لِلدِّينِ هَادُواوَالرَّبُّنِيَّوْنَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن
كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ؕ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ
وَإِخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيتِيَائِي ثَمَنًا قَلِيلًا ؕ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ
بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكَتَبْنَا
عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنِ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ
وَالْأَنْفِ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ
وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن
لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

(مردم، عوامشان)، سخنان دروغ (علمایشان) را بسیار گوش می کنند، و (علمایشان) مال حرام (و رشوه) زیاد می خورند. اگر (برای داوری) نزدت آمدند، (اختیار با توست، خواستی)، میان شان داوری کن یا از آنان روی گردان، و اگر روی گردانی، به هیچ وجه زبانی به تو نخواهند رساند، و اگر (خواستی) بین شان حکم کنی، به عدالت حکم کن؛ که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. ۴۲ چگونه تو را داور قرار می دهند؛ در حالی که تورات که در آن حکم خداست، نزدشان است؛ آنگاه با وجود این پشت می کنند؟ آنان ایمان ندارند. ۴۳ ما تورات را که حاوی هدایت و نوری (بزرگ) است، نازل کردیم؛ (همان) که پیامبرانی که تسلیم (خدا) بودند، بر اساس آن برای یهودیان داوری می کردند، و (نیز) مردان الهی و دانشمندان دین، از آن رو که محافظت از کتاب خدا از آنان خواسته شده بود و

(بدین سبب پیوسته) بر (تحریف نشدن آن) گواه بودند (، طبق آن حکم می کردند). بنابراین، (ای علمای یهود)، از مردم نترسید و از من بترسید و آیات و نشانه های مرا به بهای اندکی نفروشید. (آری)، کسانی که بر اساس آنچه خدا نازل کرده، داوری نمی کنند، کافران حقیقی اند. ۴۴ در تورات، بر یهود مقرر کردیم که (در قتل عمد و به ناحق)، جان (قاتل) در برابر جان (مقتول گرفته می شود)؛ (همچنین) چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش، دندان در برابر دندان، و (به طور کلی)، زخم ها (بی که قابل قصاص است) قصاص دارد؛ ولی هر کس که برای صدقه، آن (قصاص) را ببخشد، آن (بخشش)، کفاره ای برای (گناهان) او خواهد بود، و (اگر نمی بخشد، باید بر اساس دستور خدا عمل کند)، و کسانی که بر اساس آنچه خدا نازل کرده، داوری نمی کنند، ستم کاران حقیقی اند. ۴۵

آن اعتمادی نداشتند و می‌خواستند راه گریزی پیدا کنند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۴۵).

کمی عمیق‌تر که به رفتار یهودیان و منافقان جامعه دقت کنیم، درمی‌یابیم که تمسک ایشان به دین، روی‌کردی استراتژیک داشته است. راه‌برد ایشان در مراجعه به دین و شرایع دیگر الهی، هم برای دین‌دار نشان دادن خود و هم دریافت حکمی بوده که منافعشان را تأمین کند. بنابراین، تمام یک شریعت را نمی‌پذیرفتند و به آن قدری از دستورهای الهی تن می‌دادند که موافق خواسته‌ها و تمنیاتشان باشد. از همین رو وقتی برای داوری به محکمه‌ی خدا و رسولش ﷺ دعوت می‌شوند، اگر حکم به نفع آن‌ها باشد، می‌پذیرند (نور/۴۹-۴۸)؛ اما اگر به ضررشان باشد، روی برمی‌تابند (نور/۴۷). این تردید و بی‌ثباتی، نشانه‌ی مرض قلب است؛ یا شک دارند یا می‌ترسند که خدا و رسولش ﷺ به آن‌ها ستم کنند؛ در حالی که خود آن‌ها ظالم‌اند (نور/۵۰). این رفتار دوگانه‌ی یهود و منافقان، برخاسته از صفت نفع‌پرستی و هوامداری آنان است که بر پایه‌ی آن، پیامبران بعد از موسیٰ (علیه السلام) را تکذیب کردند یا کشتند (بقره/۸۷).

سازوکار نظام قضایی دینی

نظام قضایی در جامعه‌ی دینی، سه رکن دارد: ۱. خدای سبحان برای امت‌ها، با توجه به اختلافی که در عهد و عصر آن‌هاست، شرایعی تشریع کرده، و آن شرایع را در کتبی که نازل کرده، قرار داده تا به وسیله‌ی آن هدایت شوند و راه را از چاه تشخیص دهند، و هر وقت با یکدیگر بر سر حادثه‌ای اختلاف کردند، به آن کتاب و شریعت مراجعه کنند؛ ۲. به انبیا و علمای هر امتی دستور داده که برطبق آن شریعت و کتاب حکم کنند و آن شریعت را به تمام معنا حفظ کنند و به هیچ وجه اجازه ندهند که دست‌خوش تغییر و تحریف شود؛ در مقابل حکمی که می‌کنند، چیزی از مردم مطالبه نکنند؛ که هر چه مطالبه کنند، ثمنی قلیل است؛ در اجرای احکام الهی از احدی نترسند و تنها از خدای متعال بترسند؛ ۳. به مردم نیز امر کرده که حکم ایشان را بپذیرند و بدون هیچ نگرانی و اعتراضی، تسلیم داوری‌های ایشان شوند.

اگر خداوند با توجه به اختلاف امت‌ها و زمان‌ها، احکامی مختلف تشریع کرده، برای این بوده است که امتحان الهی تمام شود؛ چون استعداد امت‌ها در طول زمان به مرور مختلف می‌شود، و مشخص است که دو استعداد مختلف از نظر شدت و ضعف، با یک تربیت علمی و عملی و بر یک روال ثابت استکمال نمی‌یابد، و هر استعدادی برای رسیدن به کمال، مکتب و تربیتی خاص لازم دارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۵۶۰). ب/

۴۳ - ۴۴. استراتژی یهود در رجوع به محکمه‌ی رسول

خدا ﷻ

یهودیان، در رفتاری تأمل‌برانگیز، با داشتن کتاب آسمانی که حکم خدا در آن است و ایمان بدان را ادعا دارند، از آن عدول می‌کنند؛ اما به محکمه‌ی پیامبر اسلام ﷺ رجوع می‌کنند و ایشان را داور و قاضی خود قرار می‌دهند. این در حالی‌ست که آن حضرت و کتاب و دین وی را حق نمی‌دانند، و برای همین نیز بدان ایمان نمی‌آورند. دست آخر نیز پس از صدور حکم از جانب حضرت، از آن اعراض می‌کنند؛ با این‌که می‌دانند که حکم ایشان، حکم خدا و مطابق حکم تورات اصلی‌ست.

موضع قرآن کریم در قبال تورات

قرآن کریم، در سه مقام، محتوای تورات را چنین تبیین کرده است: ۱. بخشی از تورات، از تحریف بشری و نیز نسخ الهی مصون مانده و مشتمل بر حکم خداست؛ ۲. بخشی، به دست عالمان فاسد یهود و با انگیزه‌های دنیایی، دست‌خوش تحریف و تغییر بشری قرار گرفته است. تحریف بشری، شامل تفسیر به رأی که تحریف معنوی‌ست، جابه‌جایی الفاظ که تحریف لفظی‌ست، یا چیزی را از پیش خود نوشتن و به تورات نسبت دادن می‌شود (بقره/۷۹)؛ ۳. بخشی نیز از تحریف و تغییر بشری مصون مانده؛ اما خداوند آن را نسخ کرده است؛ مانند حکم قبله. نسخ الهی نیز بدین معناست که شریعت دیگری جایگزین شریعت موسیٰ (علیه السلام) شده است (مانده/۴۸). البته باید توجه داشت که احکام نسخ‌نشده و تحریف‌نشده‌ی کتاب‌های آسمانی و شرایع گذشته، حجت و حق‌اند؛ چراکه مورد تصدیق قرآن‌اند (تسним، ج ۲۲، ص ۵۰۵۰۰).

راز اعراض یهود از حکم پیامبر ﷺ

انتهای آیات شریف، راز عدول یهود از حکم تورات و اعراض آن‌ها از حکم پیامبر ﷺ را بی‌ایمانی آنان می‌داند. علامت ایمان حقیقی، پذیرش حکم خدا و حکمیت پیامبرش و تسلیم در برابر حکم آن حضرت است، و مسلمانان و یهودیان در این حکم مشترک‌اند. خداوند، در حوزه‌ی داخلی اسلام، شرط ایمان را پذیرش حکمیت رسول خدا ﷺ و تسلیم در برابر داوری او می‌داند؛ بی‌آن‌که اعتراضی کنند یا در دل خویش مضطرب و نگران باشند (نساء/۶۵). برخی گفته‌اند که شأن نزول آیه، حکم رجم (سنگسار) است (الدرالمثور، ج ۳، ص ۸۵۸۴). آنان با آن‌که چنین حکمی در تورات بود، به پیامبر ﷺ رجوع می‌کردند تا حکم دیگری بشنوند. بعد از حکم قرار دادن ایشان یا بعد از حکم کردن ایشان به سنگسار، از حضرت روی‌گردان می‌شدند؛ زیرا به



وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
 مِنَ التَّوْرَةِ ۚ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا
 لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾
 وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۖ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا
 أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
 بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ
 فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ
 مِنَ الْحَقِّ ۚ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
 لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَلْوَكُم فِيمَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا
 الْخَيْرَاتِ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ
 فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأَن اِحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ
 أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ
 فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ
 وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
 يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

در پی پیامبران گذشته، عیسی پسر مریم را فرستادیم که آنچه پیش از خود بود - یعنی تورات - را تصدیق می‌کرد، و انجیل را به او دادیم که هدایت و نوری (بزرگ) در آن است و آنچه پیش از خود بود یعنی تورات را تصدیق می‌کند و هدایت و پندی (ارزشمند) برای پرهیزکاران است. ۴۶ پیروان اهل انجیل باید بر اساس آنچه خدا در آن نازل کرده، داوری کنند. کسانی که بر اساس آنچه خدا نازل کرده، داوری نمی‌کنند، نافرمانان حقیقی‌اند. ۴۷ این کتاب را که سراسر حق است، بر تو نازل کردیم؛ در حالی که آنچه پیش از خودش است - یعنی همه‌ی کتاب‌ها (ی آسمانی) - را تصدیق می‌کند و مراقب و مسلط بر آنان است. پس میان‌شان بر اساس آنچه خدا بر (آنان) نازل کرده، داوری کن و در نتیجه‌ی پیروی از هوس‌های آنان، از حقی که برای تو آمده، منحرف نشو. برای هر یک از شما (امت‌ها)، آیین و روشی روشن قرار

دادیم، و اگر خدا می‌خواست، حتماً شما (انسان‌ها) را امتی یگانه (و بر یک آیین) قرار می‌داد؛ ولی هدف این است که شما را بر اساس آنچه (از استعداد و فهم که به مرور زمان) به شما داده است، (با برنامه‌های گوناگون دینی) بیازماید. بنابراین، (به جای بحث و گفت‌وگو در باره‌ی اختلافات احکام در ادیان مختلف)، در کارهای خوب از یکدیگر سبقت بگیرید؛ (زیرا) بازگشت همه‌ی شما به پیشگاه خداست و (خدا) شما را از (حقیقت) آنچه در باره‌اش اختلاف داشتید، آگاه خواهد کرد. ۴۸ و (همچنین وحی کردیم به) این که میان‌شان بر اساس آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هوس‌هایشان پیروی نکن و از آنان بپرهیز؛ که مبادا تو را (فربد دهند و) از برخی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، منحرف کنند. اگر پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد آنان را فقط به (کیفر) برخی از گناهان‌شان گرفتار کند، (و کیفر همه‌ی گناهان‌شان را تا آخرت به تعویق انداخته است). قطعاً بسیاری از مردم، نافرمان‌اند. ۴۹ آیا در پی داوری (دوران) جاهلیت هستند؟ برای مردمی که یقین دارند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟ ۵۰

همه چیز است (نحل/۸۹)؛ به این دلیل که آورنده‌ی دین کامل است. دین کامل و مقبول نزد خداوند، اسلام است (آل عمران/۱۹)، و هر که جز اسلام را بجوید، از او مقبول نیست (آل عمران/۸۵)؛ هـ. وقتی برتری قرآن کریم از کتاب‌های آسمانی دیگر ثابت شد، لاجرم برتری آورنده‌ی آن نیز بر آوردندگان آن کتاب‌ها ثابت می‌شود.

فرق دین، شریعت و منهاج

ابتدای راه را شرع، و خود طریق مستقیم و روشن را منهاج گویند (لسان العرب، ج ۸، ص ۱۷۶). شریعت، طریقه‌ای خاص است؛ یعنی طریقه‌ای که برای امتی از امت‌ها یا پیامبری از پیامبران مبعوث به شریعت تعیین و آماده شده باشد. مبتنی بر همین تعریف، شریعت نسخ‌پذیر است. دین اما مجموعه‌ای از اصول اعتقادی، اخلاقی، احکام فقهی و حقوقی، و به دیگر سخن، خطوط کلی صف آسمانی و ره‌آورد انبیاست که اسلام نامیده می‌شود و مشترک میان همه‌ی انبیاست، و خدا جز آن را نمی‌پذیرد. این خطوط کلی هرگز نسخ نمی‌شود و نسخ نشدن دین نیز به همین معناست. پیامبر هر عصری، آن خطوط کلی را به انضمام خطوطی جزئی در فروع احکام مانند کیفیت نماز، حج، روزه و ... بیان کرده است (شریعت و منهاج). در حقیقت، آن خط سیر کلی، در لباس این شریعت بروز و ظهور می‌کند. این خطوط جزئی، برحسب اوضاع تغییر می‌کند؛ در حالی که آن خطوط کلی ثابت است. پس اختلاف در شریعت و منهاج هر یک از انبیای اولوالعزم با دیگر شرایع و منهاج، به معنای اختلاف در خطوط جزئی و متغیر شریعت آن‌هاست و نه اختلاف در خطوط کلی. در نتیجه، کسی که شریعت اسلام (شریعت حضرت محمد ﷺ) را می‌پذیرد، در حقیقت به ره‌آورد حقیقی و بدون تحریف انبیای گذشته مانند موسی ﷺ و عیسی ﷺ ایمان آورده، و تنها به شریعه و منهاجی دیگر عمل می‌کند (تسنیم، ج ۲۲، ص ۵۹۱-۵۹۲).

علت اختلاف شرایع

اختلاف در شرایع را می‌توان با ذکر چند مقدمه نتیجه گرفت:

۱. عطایا و بخشش‌های الهی که به نوع انسان‌ها و برحسب اختلاف استعداد آنان صورت گرفته، در زمان‌های مختلف اختلاف داشته است؛ ۲. شریعت و سنت الهی، برای تکمیل و تتمیم سعادت انسان‌ها در زندگی واجب‌الاجرا شده‌اند؛ ۳. همه‌ی شریعت‌ها، امتحان‌هایی الهی هستند. پس در نتیجه‌ی تنوع استعداد بشر، امتحان بودن شریعت‌ها و تکمیل سعادت بشر توسط آن‌ها و تنوع امتحان به تناسب تنوع استعداد، بی‌گمان شاهد تنوع و اختلاف در شرایع خواهیم بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۵۷۸). ب/

۴۸. وحدت دین و کثرت شرایع

در باب وحدت یا کثرت دین و شریعت‌های الهی، مباحث متعددی در مقام اثبات یا نفی هر یک از دو طرف طرح شده است. به نظر می‌رسد که حکم قرآن در این باره، روشن و دور از ابهام است.

صفات قرآن کریم

در آیه‌ی شریف، از قرآن کریم با سه صفت یاد شده، و از قضا تبیین همین سه صفت، ضامن اتخاذ موضع صحیح برای قضاوت در مورد وحدت یا کثرت دین و شریعت الهی‌ست:

۱. حق بودن

صفت حق بودن، جامع همه‌ی اوصاف قرآن کریم از جمله هدایتگری و نورانیت است. هم نزول و هم تلقی آن از سوی پیامبر ﷺ، در کسوت یا مصاحبت حق بوده است (اسراء/۱۰۵).

۲. تصدیق کتاب‌های آسمانی دیگر

قرآن کریم، مصدق همه‌ی کتاب‌های آسمانی‌ست (کشاف، ج ۱، ص ۶۳۹). از کتاب‌های آسمانی پیشین، شاهی بر مصدق بودن آن‌ها نسبت به کتاب آسمانی پیش از خود در دست نیست؛ جز انجیل که طبق گزارش قرآن کریم، تنها کتاب آسمانی پیش از خود یعنی تورات را تصدیق می‌کرده است.

۳. هیمنه بر دیگر کتابها

این وصف، ویژه‌ی قرآن کریم است، و چنین تعبیری در باره‌ی انجیل و تورات نیامده است. مهیمن، به معنای شاهد، ناظر و محیط است (التحقیق، ج ۱۱، ص ۳۱۷). هیمنه‌ی قرآن کریم از آن روست که محتوای والای آن، بر مضمون دیگر کتاب‌ها ناظر و شاهد است، و در نتیجه، بر آن‌ها برتری و حاکمیت دارد. این هیمنه، در محو و اثبات است: از نظر سلبی (محو) می‌تواند ناسخ بعضی از کتاب‌های آسمانی باشد، و از نظر اثباتی (اثبات)، حقایق کتاب‌های پیشین را تبیین و تثبیت می‌کند (تسنیم، ج ۲۲، ص ۵۸۰-۵۸۴).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که الف. چون قرآن کریم، مصدق کتاب‌های آسمانی پیشین است، پس مشترکاتی با آنان دارد؛ ب. چون کل معارف قرآن کریم حق است، اشتراکات یادشده که خطوط کلی عقاید، اخلاق، احکام، علوم و معارف است نیز حق و محور وحدت دین است؛ ج. چون قرآن کریم، مهیمن بر سایر کتب آسمانی‌ست، از آن‌ها کامل‌تر است، و این مراتب کمال، محور کثرت شریعت است؛ د. هیمنه‌ی قرآن، هم به سبب تبیان فراگیر بودن قرآن است که الفاظش (نحل/۱۰۳) در دست مردم، و حقیقتش (زخرف/۴) در دست خداست، و روشن‌کننده‌ی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ ۚ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنهٖم ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ ۚ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ أَنَّهُمْ لَعَمْرُكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَاصْبِرُوا خَيْرَ ۖ إِنَّا بِمَا أَلَّفْنَا الْإِنسَانَ لَمُكْرَهِيًا ۖ لَئِن لَّمْ يَنتَهِبِ الْبَشَرُ نَافْلَ اللَّهِ بَعْدَ حَبِطَتِ أَهْلِيهِمْ وَجِئْتُمُوهُ أَدَلَّةً عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٤﴾ وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعَابًا مِّنَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٦﴾

ای مسلمانان، یهودیان و مسیحیان را دوستان (خود) انتخاب نکنید؛ (زیرا) آنان، دوستان یکدیگرند (و با همه‌ی اختلافات‌شان، برضد شما اتحاد دارند)، و هر کس از شما که با آنان رابطه‌ی دوستی برقرار کند، از آن (ستم‌کار)‌ها خواهد بود. خداوند، مردم ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. ۵۱ بدین سبب می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان مرضی (از شک و تردید) است، در (دوستی) آنان می‌شتابند (و برای توجیه کار خود) می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ی ناگواری به ما برسد» و به یاری آنان نیازمند (شویم).» امید است که خدا پیروزی یا اوضاع و احوال خاصی از جانب خویش (به نفع مسلمانان پدید) آورد و در نتیجه، آن (منافق)‌ها از آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌کردند، پشیمان شوند. ۵۲ مؤمنان (پس از پیروزی و تسلط بر اهل کتاب، به آنان) می‌گویند: «آیا این (منافق)‌ها هستند که با قاطعیت تمام قسم می‌خوردند که با شما

خواهند بود؟!» (در عاقبت نیز) کارهای (خوب) آنان نابود می‌شود، و در نتیجه، زیان‌کار خواهند شد. ۵۳ ای مسلمانان، هر کس از شما که از دینش برگردد، (به خدا زانی نمی‌رساند و بداند که) به‌زودی خدا مردمی را می‌آورد که دوست‌شان دارد و (آنان نیز) دوستش دارند. در برابر مؤمنان، نرم و فروتن، و در برابر کافران، سخت‌گیر و مقتدرند. در راه خدا تلاش می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند. این، لطف و فضل خداست که به هر کس بخواهد، می‌دهد. (رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار داناست. ۵۴ سرپرست و ولی امر شما، فقط خدا و پیامبرش است، و نیز مؤمنانی که نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند و در حال رکوع صدقه می‌دهند (یعنی علی‌بن‌ابی‌طالب). ۵۵ و هر کس که خدا و پیامبرش و (آن) مؤمنان را سرپرست خود قرار دهد، (از یاوران خداست، و) یاوران خدا، پیروزمندان حقیقی‌اند. ۵۶ ای مسلمانان، کسانی را که دین‌تان را به تمسخر و بازی گرفته‌اند، یعنی اهل کتاب پیش از شما، و (نیز) کافران را به دوستی انتخاب نکنید، و اگر ایمان دارید، خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید. ۵۷

و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.» (ممتحنه/۴).

نتایج این دوستی

۱. «کسانی از شما (مؤمنان) که با آنان (یهود و نصاری) دوستی کنند، از آن‌ها هستند.» (مائده/۵۱)؛

۲. «هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او با خدا، به کلی گسسته می‌شود).» (آل عمران/۲۸).

موضع خداوند در قبال دوستداران کفار

آیه‌ی شریف، در مقام این پیشگویی غیبی است که خدای سبحان در مقابل تلون و دوچهرگی این مردم سست‌ایمان و صدمه‌هایی که دین از ناحیه‌ی آنان خورده و در ازای این‌که اینان محبت غیرخدا را بر محبت خدا ترجیح دادند و عزت را از ناحیه‌ی غیرخدا طلب کردند و نیز در مقابل این‌که در امر جهاد در راه خدا سهل‌انگاری کردند و از ملامت‌ها ترسیدند، به‌زودی قومی را خواهد آورد که آن‌ها را دوست می‌دارد و آن قوم نیز خدا را دوست می‌دارند؛ مردمی که در برابر مؤمنان خاضع و ذلیل، و در مقابل کفار، شدید و شکست‌ناپذیرند؛ مردمی که در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا نمی‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۶۲۶).

منظور از این یاوران اسلام کیان‌اند که خدا آنان را بدین صفات ستوده است؟:

۱. مقصود، علی‌السلام در فتح خیبر است؛ آنجا که پیامبر ﷺ بعد از ناتوانی عده‌ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر، شبی در مرکز سپاه اسلام رو به آن‌ها کرد و فرمود: «به خدا سوگند، پرچم را فردا به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند؛ پی در پی به دشمن حمله می‌کند و هیچ‌گاه از برابر آنان نمی‌گریزد و از این میدان باز نخواهد گشت مگر این‌که خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۷۹)؛

۲. هنگامی که از پیامبر ﷺ در باره‌ی این آیه سؤال کردند، دست خود را بر شانه‌ی «سلمان» زد و فرمود: «این و یاران و هم‌وطنان او هستند.» سپس فرمود: «اگر دین (و) در روایت دیگری، اگر علم) به ستاره‌ی ثریا بسته باشد و در آسمان‌ها قرار گیرد، مردانی از فارس، آن را در اختیار خواهند گرفت.» (نورالتقلین، ج ۱، ص ۶۴۲).

۳. این آیه، در باره‌ی یاران حضرت مهدی (عج) نازل شده است که با تمام قدرت در برابر کسانی که از آیین حق و عدالت مرتد شده‌اند، می‌ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می‌کنند (البرهان، ج ۲، ص ۳۱۵). ب/

۵۴. نسبت تدین به دین الهی با محبت به کفار

دین خدا، از مردم نیرنگ‌باز که از ترس منافع مادی، خود را در ورطه‌ی مخالفت با خدا می‌افکنند و با یهود و نصاری دوستی می‌کنند، بی‌نیاز است؛ چراکه بیمار دل‌اند و در صراطی قرار دارند که آرام آرام نفاق در دل‌هاشان رخنه می‌کند و باکی ندارند از این‌که با از دست دادن سرمایه‌ی دین، دنیا را به دست آورند، و عزت کاذب و مقام‌های حیوانی و فانی نزد دشمنان دین را بر عزت حقیقی که تنها از آن خدا و رسول او و مؤمنین است و بر سعادت حقیقی که هم شامل زندگی دنیا و هم آخرت می‌شود، مقدم می‌دارند، و صدا البته که دوستدار کفار، به آنان علاقه‌ی قلبی دارد، و چگونه ممکن است قلبی که چنین شیفته‌ی دشمنان خداست، محبت خدا را در خود جای دهد؛ با این‌که خدای خالق دل‌ها فرموده است: «خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافرید.» (احزاب/۴).

لوازم این دوستی

۱. نخستین لازمه‌ی این دوستی، ذلت مؤمن در برابر این کفار است و این‌که کفار بر مؤمنان سلطه پیدا کنند و آنان را مایه‌ی عزت خود قرار دهند و بکوشند که بر آنان آقایی کنند؛ همچنان‌که خدای متعال فرموده است: «آیا عزت و آبرو را نزد آنان می‌جویند؟ با این‌که همه‌ی عزت‌ها از آن خداست.» (نساء/۱۳۹)؛

۲. لازمه‌ی دوم، سهل‌انگاری انسان در جهاد با کفار و نارضایتی از جنگیدن با آنان است؛

۳. لازمه‌ی سوم، تحمل نکردن رنج جهاد (رنج جنگیدن و سفر و گرسنگی و تشنگی و هر محرومیت دیگر) با کفاری است که انسان دوستشان دارد. کسی می‌تواند این ناملایمات را تحمل کند که رابطه‌ی اجتماعی خود با کفار را به کلی قطع کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، صص ۶۲۵-۶۲۴)؛ همچنان‌که خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما به آنان اظهار محبت می‌کنید؛ در حالی که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده، کافر شده‌اند ... اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خوشنودی‌ام هجرت کرده‌اید، پیوند دوستی با آنان برقرار نکنید. شما مخفیانه با آن‌ها رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنید.» (ممتحنه/۱). ابراهیم، علی‌السلام، اسوه‌ی حسنه‌ی این اصل است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: ما از شما و آنچه از غیر خدا که می‌پرستید، بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم، و میان ما



وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ يَٰ أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا جَاءَ وَكُم مِّنَ الْقَوْمِ فَهُمْ يَأْتُونَ بِكُفْرٍ وَلَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾ وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلَا يَهْتَدِيهِمُ الرَّبُّ لَيَكُونُوا مِنَ الْخَالِينَ ﴿٦٣﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدْعِي اللَّهُ مَغْلُوبَةً عَلَتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدْعَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُثَفِّقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

زمانی که (با ندای اذان، مردم را) به نماز فرا می‌خوانید، آن را به تمسخر و بازی می‌گیرند. این بدان سبب است که آنان، مردمی هستند که عقل خود را به کار نمی‌گیرند. ۵۸ بگو: «ای اهل کتاب، آیا تنها برای این که به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه که پیشتر نازل شده، ایمان آورده‌ایم، به ما خرده می‌گیرید و از ما تنفر دارید، و (جز به خاطر) این (است) که ما به دستورهای خدا گردن می‌نهمیم (ولی بیشتر شما نافرمان‌اید؟! ۵۹ بگو: «(اگر ایمان ما به خدا و وحی او، مایه‌ی تنفر شماست، پس) آیا (می‌خواهید) شما را از چیزی که (عاقبت و) جزایش نزد خدا بدتر است، آگاه کنم؟ (آن، عمل) کسانی (از شما و گذشتگان تان است) که خدا لعنت‌شان کرده و بر آنان خشم گرفته است، و برخی از آنان را بوزینه و خوک قرار داده، و (نیز عمل کسانی که) بردگی (شیطان) طغیانگر را کردند. (آری،) جایگاه آنان، بدتر، و

انحراف آنان از راه راست، بیشتر است. ۶۰ هنگامی که نزد شما می‌آیند، می‌گویند «ایمان آوردیم»؛ در حالی که با کفر (به حضور شما) وارد شده و با همان (عقیده) بیرون رفته‌اند! خدا از آنچه پنهان می‌کردند، آگاه‌تر است. ۶۱ بسیاری از آنان را می‌بینی که با شتاب و رغبت در (وادی) گناه و ستم و حرام‌خواری‌شان می‌افتند. واقعاً آنچه انجام می‌دادند، چه بد است! ۶۲ چرا دانشمندان مسیحی و یهودی، آنان را از گفتار گناه‌آلود و حرام‌خواری‌شان باز نمی‌دارند؟ به‌راستی چه زشت است آنچه همواره می‌کردند. ۶۳ یهودیان (به طعنه) گفتند: «دست خدا (برای ترویج دینش) بسته است، و برای همین، از بندگانش می‌خواهد که در این راه هزینه کنند.» دست‌های خودشان بسته باد، و نفرین بر آنان برای گفتارشان؛ بلکه دو دست او باز است (و) هر طور که بخواهد، (از خزانه‌ی غیبش) هزینه می‌کند. بی‌گمان آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. تا روز قیامت (نیز) میان‌شان دشمنی و کینه انداختیم. هرگاه آتشی (برای نابودی دین خدا) برافروزند، خدا خاموشش می‌کند. برای (ایجاد) فساد در زمین می‌کوشند، و خدا فسادگران را دوست ندارد (و تلاششان را بی‌اثر می‌کند). ۶۴

ابطال تفکر جبری مسلکان

این که آیه‌ی شریف می‌فرماید که خداوند از آنان میمون و خوک قرار داد، شبهه‌ی جبر را ایجاد می‌کند؛ این شبهه که خداوند آنان را بدون خواست‌شان، اجباراً مسخ کرد. در جواب باید گفت که بدیهی‌ست که خداوند، خالق کافر است؛ لکن خلق کافر، خلق کفر او نیست، و خداوند، او را کافر نکرده است؛ یعنی خداوند، کسی را آفریده که به اختیار خود کافر شده است. جبریان نمی‌توانند بگویند: ما از این جمله استفاده می‌کنیم که همان‌طور که خداوند، چیزی را آفرید که بوزینه یا خوک بود، انسانی خلق کرد که پرستنده‌ی طاغوت بود؛ یعنی همان‌طور که خوک بودن یا بوزینه بودن، ذاتی خوک یا بوزینه است، پرستنده‌ی طاغوت بودن هم ذاتی چنین انسانی‌ست؛ زیرا درست است که خوک و میمون را خداوند آفریده، و این صفت، ذاتی آن‌هاست؛ لکن در مورد انسان چنین سخنی صحیح نیست، و دلایلی در دست داریم که به مقتضای آن‌ها، خداوند متعال، برتر از این است که انسان را کافر و عابد طاغوت بیافریند. بنابراین، تفاوت میان این دو، از زمین تا آسمان است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۰).

روند مسخ انسان

ابتدا به سبب اِثْفاف و تخلُّق انسان به صفات حیوانی، صفت آن حیوان، در روح او نافذ و راسخ می‌شود. سپس آن صفت، قوَّت می‌گیرد و بر قوای تن حاکم می‌شود؛ طوری که آثار آن صفات قلبی، در ظاهر نیز روشن و جلوه می‌کند و حتی سیمای ظاهری تن را نیز تغییر می‌دهد و متناسب با باطن می‌کند؛ گاه چون بوزینه که مظهر صفات حیله، سودجویی، خودخواهی و ماده‌پرستی‌ست، و گاهی چون خوک که مظهر صفات ناپاکی و حیفه‌خواری‌ست (تفسیر روشن، ج ۷، ص ۱۴۰). تحوُّلی که صورت می‌گیرد، به ساحت تکوین مربوط می‌شود که در آن، خداوند در موارد مقتضی و با وجود زمینه‌ی لازم، با اراده و امر خود، حقیقت وجود انسان را تغییر می‌دهد. روی این جهت است که انسان‌ها در عالم برزخ و پس از از بین رفتن این ابدان دنیوی مادی، به صور حیوانات در می‌آیند؛ یعنی صفات باطنی آن‌ها، به صورت‌های متناسبی جلوه می‌کنند و ظاهر می‌شوند. البته باید توجه داشت که موضوع مسخ شدن، صد در صد نتیجه‌ی عصیان و تخلُّف است، و انسان به تدریج چنین تحوُّل و دگرگونی را از باطن شروع می‌کند تا به ظاهر می‌رسد. این مسخ، با اعراض از خدا و آیات الهی توأم است، و هر چه اعراض بیشتر باشد، انسان به همان اندازه از محیط نور و رحمت دور می‌شود، و مفهوم مسخ نیز تحقُّق می‌یابد (همان، ج ۱، ص ۲۳۰).

۶۰. تبیین حقیقت مسخ

مسخ؛ جریان خلاف طبیعت

مسخ، یا به تعبیر دیگر، تغییر شکل انسان به حیوان، مسلماً موضوعی برخلاف جریان عادی طبیعت است. البته موتاسیون و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر، در موارد جزئی دیده شده است، و پایه‌های فرضیه‌ی تکامل در علوم طبیعی امروز، بر همان بنا نهاده شده؛ ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده، صفات جزئی حیوانات است و نه صفات کلی؛ یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی، با موتاسیون به نوع دیگر تبدیل شود؛ بلکه خصوصیات از حیوان ممکن است دگرگون شود، و تازه، جهش، در نسل‌هایی که به وجود می‌آیند، دیده می‌شود و نه این که حیوانی که متولد شده است، با جهش تغییر شکل دهد. بنابراین، دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر، امری خارق‌العاده و مانند اعجاز انبیاست. وجود چنین خارق‌عاداتی، نه استثنا در قانون علیت است و نه برخلاف عقل و خرد؛ بلکه تنها یک جریان عادی طبیعی در این گونه موارد شکسته می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۶، صص ۴۲۴ - ۴۲۵).

نکاتی مهم در باره‌ی مسخ

۱. مسخ، منحصر به مسخ روحانی و دگرگونی صفات اخلاقی نیست؛
۲. این که بعضی ایراد کرده‌اند که مسخ، برخلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب‌گرد در خلقت است، درست نیست؛ زیرا قانون تکامل، مربوط به کسانی‌ست که در مسیر تکامل‌اند؛ نه آن‌ها که از مسیر انحراف یافته و از محیط این قانون کنار رفته‌اند؛
۳. برخی از مفسران مانند ابن‌عباس اعتقاد دارند که آیه‌ی شریف، در باره‌ی اصحاب «سبت» است که پیرمردان سرجنیان شکم‌پرست و شهوت‌پرست‌شان به خوک، و جوانان مقلد چشم‌وگوش‌بسته که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به میمون تغییر چهره دادند (همان، صص ۴۲۵-۴۲۷)؛
۴. کسانی که مسخ شدند و به صورت میمون و خوک درآمدند، سه روز بیشتر باقی نماندند و هلاک شدند (اطیب‌البیان، ج ۴، ص ۴۱۲)؛
۵. مسخ شدن باطن و روح انسان به صورت‌های مختلف حیوانات، امر مسلم، و برای مؤمنان بابصیرت، محسوس است؛ مانند ابوبصیر که در جریان حج حاجیان، به امام صادق (ع) عرض کرد: چقدر حج گزار زیاد است. امام (ع) نیز پرده را از مقابل چشمان او کنار برد و حقیقت انسان‌ها را به او نشان داد و فرمود: «چقدر حج گزار اندک و سروصدانکننده زیاد



یع

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَا دَخَلْنَاهُمْ جَنَّةَ النَّعِيمِ ۝۶۵ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ
وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ
وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ
مَا يَعْمَلُونَ ۝۶۶ ﴿۶۶﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ
رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝۶۷ ﴿۶۷﴾ قُلْ يَٰ أَهْلَ
الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ ۝۶۸ ﴿۶۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ
وَالنَّضِرِيُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝۶۹ ﴿۶۹﴾ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَءِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَ هُمْ رَسُولٌ
بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ۝۷۰ ﴿۷۰﴾

اگر اهل کتاب ایمان می آوردند و خود را (از خشم خدا) حفظ می کردند، حتماً بدی‌هایشان را می‌پوشانیدیم و از آنان می‌زدودیم و آنان را به بهشت‌های پرنعمت وارد می‌کردیم. ۶۵ اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارش بر آنان نازل شده، کامل عمل می‌کردند، بی‌شک از (برکات آسمان) بالای سرشان و (زمین) زیر پایشان بهره‌مند می‌شدند. برخی از آنان، گروهی میانه‌رو (و درست‌کار) هستند، و بیشترشان چه بد عمل می‌کنند! ۶۶ ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت (در باره‌ی ولایت علی) بر تو نازل شده، (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، پیام او را (اصلاً) نرسانده‌ای. خدا، تو را از (گزند) مردم حفظ خواهد کرد. خداوند، مردم کافر را هدایت نمی‌کند. ۶۷ بگو: «ای اهل کتاب، شما بر هیچ آیین حقی (متکی)

نیستید؛ مگر این‌که به تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، به طور کامل عمل کنید. قطعاً آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. بنابراین، به سبب (سرنوشت) این مردم کافر، اندوهگین مباش. ۶۸ (از میان) کسانی که (در ظاهر به پیامبر اسلام) ایمان آوردند، و (نیز) یهودیان و صابئان و مسیحیان، کسانی که (به‌راستی) به خدا و روز قیامت ایمان آورند و (مطابق آیین پیامبر اسلام) کار شایسته کنند، نه ترسی آنان را فرامی‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۶۹ بی‌گمان از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی را نزدشان فرستادیم. هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایندشان نبود، برایشان می‌آورد، گروهی (از پیامبران) را دروغگو می‌شمردند و گروهی را به قتل می‌رساندند. ۷۰

۶۷. غدیر؛ پیامی به اهمیت کل رسالت

در آیهی ۶۷ (آیهی تبلیغ) به پیامبر ﷺ امر شده که موضوع نازل شده‌ای را به مردم برساند، و سپس گفته شده که اگر این کار را نکنی، رسالت را به انجام نرسانده‌ای. این، نشانه‌ی اهمیت ویژه‌ی پیام مورد نظر است. البته از شدت این خطاب نمی‌توان نتیجه گرفت که پیامبر اعظم ﷺ در معرض لغزش یا تخطی از فرمان الهی بوده‌اند. این‌گونه خطابات، صرفاً برای نشان دادن اهمیت موضوع است. برای مثال، در آیهی ۲۳ سوره‌ی اسراء به ایشان گفته شده است: «... هر گاه یکی از آن دو (پدر و مادر)، یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری رسند، به آن‌ها اُف (کمترین سخنِ حاکی از نارضایتی) مگو و بر آنان فریاد مزن و گفتار بزرگووارانه‌ای با ایشان داشته باش.»؛ در حالی که پیامبر خدا ﷺ، پدر را قبل از ولادت و مادر را در اوان کودکی از دست داده بودند. آیهی شریف، با این بیان، اهمیت ویژه‌ی «احسان به والدین» را نشان داده است. آیهی تبلیغ نیز با نحوه‌ی بیان خود نشان می‌دهد که موضوع امرشده به تبلیغ، از حساسیت فوق‌العاده و اهمیتی هم‌تراز کل رسالت برخوردار است.

در اینجا، با رعایت اختصار، به نکاتی در باره‌ی آیهی شریف اشاره می‌کنیم:

۱. مائده، آخرین سوره‌ی نازل شده یا ماقبل آخر است. سیوطی، مفسر مشهور سنی، در ابتدای بحث سوره، روایات متعددی دال بر این موضوع آورده است؛ از جمله دال بر این‌که سوره، در بازگشت از حجة‌الوداع و بین مکه و مدینه نازل شده است (الدرالمثور، ج ۲، ص ۲۵۲). اهمیت این نکته، از آن جهت است که فرازهای مهم آیه را نمی‌توان تذکرانی کلی ناظر به وظایف تبلیغی رسول خدا ﷺ دانست. توضیح این‌که اگر عبارت «اگر (تبلیغ را) نکنی، رسالت او (خدا) را به انجام نرسانده‌ای»، تذکری کلی برای تأکید بر اهمیت رسالت الهی بود، طبعاً می‌بایست در اوایل بعثت بیان می‌شد و نه زمانی که پیامبر ﷺ به پایان دوران پرفراز و نشیب رسالت نزدیک می‌شدند.

مهم‌تر از این، عبارت آخر آیه و وعده‌ی الهی در باره‌ی «حفظ از مردم» است. خطرات زیادی در ۲۳ سال پیامبری از سوی دشمنان متوجه پیامبر ﷺ بود؛ از جمله طراحی قتل حضرت یا نقشه‌های مکرر برای ریشه‌کنی اسلام. آیا اگر موضوعی کلی در نظر بود، وعده‌ی مذکور می‌بایست زمانی

بیان می‌شد که پس از فتح مکه، دشمنی‌های بیرونی رنگ باخته است؟ اکنون به برخی از تلاش‌ها برای توجیه این بخش آیه توجه کنید: طبری - و دیگر مفسران تسنن - در بیان وجوه ذکرشده در نزول این آیه، چنین مواردی را نقل کرده‌اند: «نزول آیه بدین سبب بود که شخصی بیابان‌گرد، قصد کشتن پیامبر را کرد، و خداوند، ایشان را حفظ کرد.»؛ یا این سخن عجیب که «آیه نازل شد؛ چون حضرت از قریش می‌ترسید.»! (جامع‌البیان، ج ۶، ص ۱۹۹) چنین سخنی، افزون بر کوچک شمردن صفات والای رسول خدا ﷺ، به علت بی‌اعتنایی به زمان و احوال نزول آیه، شگفت‌انگیز است. فخر رازی نیز نقل کرده که افرادی از پیامبر ﷺ حفاظت می‌کردند، و با نزول آیه، حضرت آنان را مرخص کردند (مفاتیح‌الغیب، ج ۱۲، ص ۴۰۱)؛ نکته‌ای که در جایی از تاریخ اسلام نقل نشده است. این نوع بیانات نامربوط، به‌خوبی نشان می‌دهد که حقیقتی در حال پنهان‌سازی‌ست.

۲- تنها بیان موجه در تفاسیر فریقین که با مضامین آیه انطباق‌پذیر است، همان است که روایات شیعه بیان کرده و در برخی منابع تسنن نیز آمده است. از باب نمونه، اشاره‌ی رسول خدا ﷺ به این آیه در خلال خطبه‌ی غدیر بازگو می‌شود که پس از تلاوت آیه فرمودند: «جبرئیل ... از سوی پروردگار مرا امر کرد که در این جایگاه بایستم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی‌طالب، برادر و وصی و جانشین من و پیشوای پس از من است ... ای جماعت مردم، بدانید که ... پس از من، علی، ولی و امام شما به امر خداست. سپس امامت در نسل من از فرزندان او تا قیامت برقرار خواهد بود.» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۸). ۳- در برخی از تفاسیر اهل سنت (از جمله الدرالمثور، ج ۲، ص ۲۹۸ و فتح‌الغدیر، ج ۲، ص ۶۰)، از ابن‌مسعود، صحابی مشهور، نقل شده است: «در زمان رسول خدا ﷺ این آیه را چنین قرائت می‌کردیم: ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگار بر تو نازل شده - که علی، مولای مؤمنان است - برسان؛ که اگر آن را نرسانی، رسالت را به انجام نرسانده‌ای.» این، یعنی در زمان حیات پیامبر ﷺ، از فرط شهرت مطلب، صحابه آن را چون جمله‌ای معترضه ضمن قرائت آیه بیان می‌کرده‌اند.

آنچه گفته شد، تنها اندکی از قرائن تفسیر صحیح آیهی تبلیغ و به ضرورت اختصار بود. از مطالبی که شرح ماند، «وعده‌ی حفظِ پیامبر ﷺ از مردم» است که در پی آن آمده است: «خدا (این) کافران را هدایت نمی‌فرماید.» قرآن، به منافقان آن دوران، نسبت کفر نیز داده است. این بحث را در سوره‌ی منافقون پی می‌گیریم. /م



وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
 بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
 هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ
 اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ
 اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ
 أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ
 ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنَ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا
 عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ
 ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ
 رَّحِيمٌ ﴿٧٤﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ
 مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ
 الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ
 أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا
 لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

(یهودیان) گمان کردند که (نژاد برترند و) مجازاتی در کار نیست. پس، (از دیدن و شنیدن حق)، کور و کر شدند؛ ولی خدا به آنان لطف کرد (و این گمان غلط را از فکرشان برداشت، و فهمیدند ارزش آدمی فقط به تقواست)؛ ولی باز بسیاری از آنان، کور و کر شدند. خداوند به کارهایشان بسیار بیناست. ۷۱ بی‌شک کسانی که گفتند «الله همان مسیح پسر مریم است»، کافر شدند؛ حال آن‌که مسیح گفت: «ای بنی‌اسرائیل، خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست، بپرستید؛ زیرا هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام می‌کند، و جایگاهش آتش است. (چنین کسی، ستم‌کار است)، و ستم‌کاران هیچ یابوری ندارند.» ۷۲ بی‌شک کسانی که گفتند «الله، یکی از خدایان سه‌گانه است»، کافر شدند؛ حال آن‌که جز خدای یگانه،

هیچ خدایی وجود ندارد. بی‌گمان اگر از گفتار خود دست برندارند، به کافران از آنان (که چنین عقیده‌ای دارند)، عذابی دردناک خواهد رسید. ۷۳ آیا با این‌که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، به درگاه خدا توبه نمی‌کنند و از وی آمرزش نمی‌خواهند؟ ۷۴ مسیح پسر مریم، فقط پیامبری‌ست که پیش از او (نیز) پیامبران (دیگری) بوده‌اند، و مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو، (برای زنده ماندن) غذا می‌خوردند؛ (پس خدا نبودند). بین چگونه نشانه‌ها (ی باطل بودن اعتقادشان) را برایشان توضیح می‌دهیم؛ آنگاه بنگر که چگونه (از شنیدن حق) برگردانده می‌شوند. ۷۵ بگو: «آیا به جای خدا، چیزی را می‌پرستید که اختیار هیچ ضرر و سودی را برایتان ندارد؟» در حالی که این خداست که (دعاها را) اجابت می‌کند و (از خواسته‌ها) به‌خوبی آگاه است. ۷۶

۷۲ - ۷۳. باطل بودن آشکال سه‌گانه‌ی تثلیث

تثلیث به هر شکلی باطل است: ۱. خدا، امر جامعی شامل سه فرد یعنی خدا، روح القدس و عیسی علیه السلام است؛ ۲. خدا، حقیقتی مجموع و مرکب از سه جزء خدا، روح القدس و عیسی علیه السلام است؛ ۳. هر یک از پدر، پسر و روح القدس، خدای مستقل هستند (تسليم، ج ۲۱، ص ۴۳۱). البته در حالت سوم نیز چیزی غیر از تعدد خدایان منظور نیست؛ زیرا در نظر آنان، پسر خداست، پدر خداست، روح القدس هم خداست؛ در حالی که بدیهیست که پسر غیر از پدر است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۱).

خداوند متعال، ذات نامحدود مطلق و ازلی و ابدیست و وجوب ذاتی دارد و هیچ‌گونه فقر و ضعف و احتیاجی در او نیست. تعدّد، ملازم با محدود بودن و فقر و احتیاج است. کسی می‌تواند معبود مطلق باشد که مبدأ و منتهی و حاکم و محیط و قادر نامتناهی باشد؛ وگرنه خود محتاج و ممکن و محدود است و هرگز صفات مقام الوهیت را ندارد (تفسیر روشن، ج ۷، ص ۱۷۷).

تناقض موجود در عقیده‌ی تثلیث

عقیده‌ی تثلیث، حاوی تناقضی جدیست که چنین عقیده‌ای را باطل می‌نماید؛ این‌که چگونه خداوند و مسیح و روح القدس گاهی یکی و گاهی سه چیزند. مگر مساوی بودن سه با یک معقول است؟ این تناقض، در داستان ذیل تبیین شده است:

سه نفر به آیین مسیحیت درآمدند. کشیش، عقاید مهم مسیحیت از جمله عقیده‌ی تثلیث را به آنان تعلیم کرد.

روزی یکی از علاقه‌مندان مسیحیت نزد کشیش آمد و از کسانی که تازه به آیین مسیحیت درآمده بودند، سؤال کرد. کشیش با کمال خوش‌وقتی به آن سه نفر اشاره کرد. او بلافاصله پرسید: آیا از عقاید لازم ما چیزی یاد گرفته‌اند؟ کشیش با شجاعت و تأکید گفت: آری. سپس یکی از آن‌ها را صدا زد تا او را در حضور میهمان بيازمايد. کشیش گفت: در باره‌ی تثلیث چه می‌دانی؟ او در جواب گفت: شما به من چنین یاد داده‌اید که خدایان سه‌گانه‌اند. یکی در آسمان است و دیگری در زمین از شکم مریم تولد یافت و سومین نفر به صورت کبوتری بر خدای دوم در سی‌سالگی نازل شد! کشیش عصبانی شد و او را بیرون کرد و گفت چیزی نمی‌فهمد. سپس نفر دوم را صدا زد. او در جواب این سؤال گفت: شما به من چنین تعلیم داده‌اید که خدایان سه تا بودند؛ اما یکی از آن‌ها به دار آویخته شد.

بنابراین اکنون دو خدا بیشتر نداریم! خشم کشیش بیشتر شد و او را نیز بیرون کرد. آنگاه سومی را که باهوش‌تر و در حفظ عقاید دینی جدی‌تر بود، صدا زد و همین سؤال را از او کرد. او با احترام گفت: پیشوای من، آنچه را که به من آموخته‌اید، کاملاً حفظ کرده‌ام و از برکت مسیح به‌خوبی فهمیده‌ام. شما گفته‌اید: خداوند یگانه، سه‌گانه است، و خداوندان سه‌گانه یگانه‌اند. یکی از آن‌ها را به دار زدند و مرد. بنابراین، همه مردند؛ زیرا او با بقیه یگانه بود، و به این ترتیب، الآن هیچ خدایی وجود ندارد (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۴۶).

تثلیث؛ اعتقادی عوامانه و شاید تشریفی

چون عامه‌ی مردم نمی‌توانند صحت یا باطلان تثلیث را درک کنند، اغلب تعبدی و طوطی‌وار آن را یک عقیده‌ی مسلم مذهبی تلقی کرده‌اند؛ نه این‌که معنایش را فهمیده یا در پی تحقیق آن برآمده باشند؛ که اگر درصدد برمی‌آمدند هم چیزی نمی‌فهمیدند؛ زیرا عقل سلیم هم آن وسع و طاقت را ندارد که بتواند آن را تعقل کند، و اگر تعقل کند هم امر باطلی را تعقل کرده؛ نظیر تعقل فرض‌های محال؛ مثل فرض این‌که یک چیز هم انسان باشد و هم غیر انسان؛ یا عددی، نه واحد باشد و نه بیشتر از واحد، نه تک باشد و نه جفت. عقل البته این‌گونه فرض‌ها را که محال عقلی‌اند، می‌تواند تصور کند. تثلیث نصاری هم - اگر عقل تصور کند - از این باب است؛ یعنی امر محالی را تصور کرده است.

تثلیث اما در ذهن عامه‌ی مردم جنبه‌ی تعارف و تشریف را دارد؛ یعنی اگر از یک مسیحی عامی بپرسید که معنای پدری خدا و فرزند مسیح چیست، می‌گوید: معنایش این است که مسیح از عظمت و بزرگی به پایه‌ایست که اگر ممکن بود برای خداوند پسر قائل شد، باید گفت او مسیح است، و چون کسی در بشر نیست که مسیح را در عظمت به او تشبیه کنیم، می‌گوییم مسیح، پسر خدا، و خداوند، پدر اوست. در حقیقت عامه‌ی مسیحی‌ها که مستضعف‌اند، معنای حقیقی تثلیث را در نظر ندارند؛ لکن علمای آن‌ها، معنای حقیقی تثلیث را می‌دانند، و کفر حقیقی، مربوط به آن‌هاست. آری، همه‌ی این اختلافات و خون‌ریزی‌ها، نتیجه‌ی عملکرد دانشمندان‌شان است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۶، ص ۱۰۴). قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بِتَيَاتِيهِمْ» (شوری/۱۴). / ب



قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ
وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا
كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾ لُعِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى
ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ
سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾
وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالتَّيَّاتِي وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ
مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَسِقُونَ
﴿٨١﴾ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي ذَلِكَ بَأْسٌ مِنْهُمْ
قَسِيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

بگو: «ای اهل کتاب، به هیچ وجه در باره دین خود غلو نکنید و از هوسهای مردمانی که در گذشته (با بت پرستی) گمراه شده و بسیاری را گمراه کرده اند و (در نتیجه)، از راه راست به بیراهه رفته اند، پیروی نکنید. ۷۷ کافران بنی اسرائیل که کفر می ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند. این به سبب نافرمانی و تجاوزگری شان (از دستورهای الهی) بود. ۷۸ آنان، یکدیگر را از هیچ کار زشتی که مرتکب می شدند، نهی نمی کردند. به راستی رفتار بدی داشتند. ۷۹ بسیاری از آنان را می بینی که (به سبب دشمنی با تو)، به کافران (بت پرست) ابراز دوستی می کنند. به راستی نفوسهای (سرکش) آنان، بد چیزی را برایشان پیش فرستاد (که موجب خشم خدا بر آنان می شود و همیشه در عذاب خواهند ماند. ۸۰ اگر به خدا و این پیامبر

و آنچه بر او نازل شده، ایمان داشتند، آنان را دوستان (خویش) انتخاب نمی کردند؛ ولی بسیاری از آنان، نافرمان اند. ۸۱ قطعاً یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم در حق مؤمنان می یابی، و بی شک کسانی را که گفتند «ما مسیحی هستیم»، مهربان ترین مردم در حق مؤمنان خواهی یافت. این بدان سبب است که برخی از مسیحیان، کسانی هستند که به شدت دنبال دانش اند، و (برخی از آنان)، از شدت خداترسی، بسیار اهل عبادت اند، و آنان (در برابر حق) تکبر نمی ورزند. ۸۲

زمین هستیم.» (همان، ص ۳۲۰، حدیث ۹۰). علامه مجلسی در جلد ۲۵ بحارالانوار، بابی تحت عنوان «نفی الغلو عن النبی ﷺ و الاثمه ﷺ» گشوده که در آن ۹۴ روایت ذکر شده است.

در سه روایت مذکور، چند نکته‌ی مهم دیگر نیز وجود دارد: ۱. اعلام نهایت بیزاری و بیشترین هشدار در باره‌ی پرهیز از غالیان؛ ۲. اعلام شرک به مثابه دلیل تبری شدید از غالیان، با تعبیر «ربوبیت قائل شدن برای بندگان»، «معبود دانستن غیر خدا» و تصریح به این که «ما بندگان مملوک ایم»؛ ۳. تأکید بر این که ضمن پرهیز شدید از انتساب صفات ربوبی به اهل بیت ﷺ باید دانست که فضایل آنان بسیار والاست؛ به گونه‌ای که هر چه در فکر ما بگنجد، هنوز سقف کمالات آنان نیست. در حدیث سوم، امام ﷺ پس از اظهار کمال بیزاری از غالیان، برخی از فضایل خویش را برشمرده است.

شرح یک سوءاستفاده از تعبیر غلو

اغمه‌ی معصومین ﷺ، شدیدترین تعبیر را در باره‌ی غلو و غالیان به کار برده‌اند؛ اما در چارچوب خاصی که بیان شد؛ یعنی طرد عقاید شرک‌آلود. برخی افراد و جریان‌های فکری اما از بار منفی ویژه‌ای که قرآن و روایات در باره‌ی غلو به کار برده‌اند، استفاده می‌کنند؛ اما چارچوبی خودساخته را بر آن منطبق می‌کنند. ملاک نانوشتن آنان غالباً این است که هر صفت فراتر از اوصاف عادی و معمول انسان‌ها را که به نظر عجیب برسد، غلو تلقی می‌کنند. بر این سیاق، آنان برخی باورهای شیعه در باره‌ی فضایل و اوصاف اهل بیت ﷺ را - هرچند بر روایاتی متواتر مبتنی است - مصداق غلو معرفی می‌کنند. اگرچه این اتهامات، بررسی‌های مجزا و تفصیلی می‌طلبند، اشاره می‌کنیم که فرهنگ قرآنی، با استعجاب و استبعاد نسبت به هر صفت فوق‌العاده‌ای توافق ندارد. قرآن کریم، از امور فوق‌العاده‌ی ظهوریافته از سوی برخی افراد، شامل معجزات انبیاء ﷺ - چنین گزارش‌هایی می‌دهد: حرکت باد به فرمان يك انسان (سبا/۱۲)؛ درك سخن مورچگان (غل/۱۹)؛ توانایی سخن گفتن با پرندگان (غل/۱۶)؛ و حاضر کردن تخت ملکه سبا در کمتر از يك چشم برهم زدن (غل/۴۰).

توجه کنید که وقوع اعجاز از سوی يك پیامبر، دلیل کافی است بر این که تحقق آن عمل یا مشابهاش از سوی انسانهای دیگر، استبعاد عقلی ندارد. (هر چند تحقق مجدد یا مشابه، طبعا فاقد شرایط اعجاز خواهد بود، مثلاً با ادعای نبوت همراه نیست.)

نمونه‌ای از غلوانگاری ناصحیح و نقد آن را ذیل آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی غاشیه (ص ۵۹۲) ملاحظه کنید. / م

۷۷. غلو؛ انحرافی مهلك

تعبیر غلو، دو بار در قرآن کریم در سیاقی مشابه (با اجمال و تفصیل) آمده است. بیان مجمل، در آیه‌ی ۷۷ این سوره، و بیان مفصل، در آیه‌ی ۱۷۱ سوره‌ی نساء دیده می‌شود: «ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید و در باره‌ی خدا، غیر از حق نگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط فرستاده‌ی خداست و ... نگویید (خداوند) سه‌گانه است. (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه، و او منزّه از این است که فرزندی داشته باشد ...»

در آیه‌ی شریف نیز قبل از نهی کردن غلو بیان شده که حضرت عیسی و مادر گرامی‌اش غذا می‌خوردند. این، کنایه از بشر بودن و ردّ ادعای الوهیت آنان است.

غلو، به معنای بالا رفتن و عبور از حد و اندازه در هر چیز است. «غلا السهم»، یعنی تیر از هدف گذشت و فراتر رفت (لسان‌العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲). راغب اصفهانی نوشته است: «(اصل معنای) غلو، گذشتن از حد است؛ که اگر در قیمت باشد، غلاء (گرانی)، و اگر در قدر و منزلت اشخاص باشد، غلو گفته می‌شود.» (مفردات، ص ۳۶۴). بحث کنونی، در باره‌ی معنای اخیر یعنی زیاده‌روی در باره‌ی اوصاف افراد است؛ اما اینجا نکته‌ی مهم و دقیقی وجود دارد: چنان‌که ملاحظه شد، قرآن کریم، تعبیر غلو را در جایی به کار برده که خداانگاری بشر را به منزله‌ی عقیده‌ای شرک‌آلود نکوهیده است. اهل بیت ﷺ نیز در باره‌ی غلو و غالیان فراوان سخن گفته و آنان را طرد و لعن شدید کرده‌اند. محور تقبیح غلو در روایات نیز عقاید شرک‌آلود است؛ از جمله امیرالمؤمنین ﷺ فرموده است: «از غلو در مورد ما پرهیزید. بگوئید ما بندگان مملوک هستیم؛ آنگاه هر چه خواستید، در فضایل ما بگوئید.» (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۰، حدیث ۱۵). امام صادق ﷺ نیز فرموده است: «مراقب غالیان باشید که جوانان‌تان را فاسد نکنند؛ که غلات [غالیان]، بدترین آفریدگان خدایند که عظمت الهی را کوچک می‌انگارند و برای بندگان خداوند، ربوبیت قائل می‌شوند. به خدا قسم، غلات، از یهود و نصاری و مجوسیان و مشرکان بدترند.» (همان، ص ۲۶۵، حدیث ۶). سدید می‌گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: عده‌ای گمان می‌کنند شما معبود هستید. امام ﷺ فرمود: «ای سدید، گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و موی من از اینان بیزار است و خداوند از آنان بیزار باد.» گفتم: پس بفرمایید که شما دارای چه اوصافی هستید؟ امام ﷺ فرمود: «ما گنجینه‌داران علم الهی و مفسران امر خداوند و گروهی معصوم هستیم که خداوند دستور به پیروی از ما داده و از نافرمانی ما نهی فرموده است. ما حجت رسای الهی بر اهل آسمان و